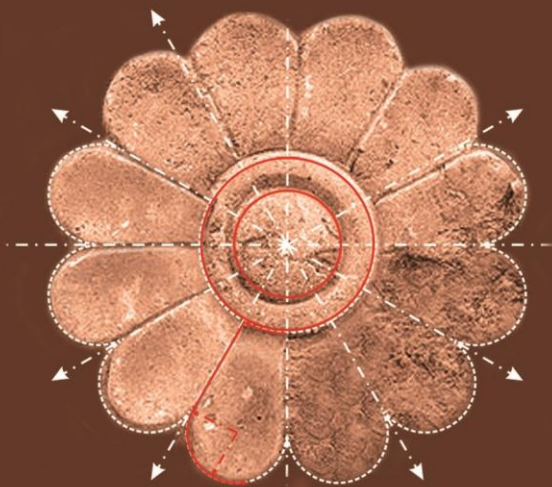




# ایرانیان در زمانه پادشاه

محمد رضا جوادی یگانه  
سعیده زادقناد



کتاب ششم  
**امنیت** (بخش دوم)

خلاصه‌های مکتبی ایرانیان در نگاه پیکانگان به جامعه ایران

از اوایلین فی شصت‌ها تا ۱۳۵۷





شورای اجتماعی کشور

# ایرانیان در زمانه پادشاهی

خلقیات منفی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران  
از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب ششم

امنیت (بخش دوم)

محمد رضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد

پاییز ۱۳۹۴

جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸-

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیقات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷/ محمدرضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد. تهران: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴.

ج. ۱۰

یادداشت: مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی» حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های انسانی شوارتز طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه گنجانده شده‌اند. تقسیم‌بندی جلد‌های سوم تا دهم کتاب نیز بر اساس گونه‌های ده‌گانه ارزشی شوارتز است.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه و منابع. - ج. ۲. گزیده خلیقات مثبت. - ج. ۳. خلیقات منفی: عام‌گرایی (بخش اول). - ج. ۴. خلیقات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم). - ج. ۵. خلیقات منفی: امنیت (بخش اول). - ج. ۶. خلیقات منفی: امنیت (بخش دوم). - ج. ۷. خلیقات منفی: انگیزش؛ سنت؛ لذت‌طلبی. - ج. ۸. خلیقات منفی: هم‌نوابی؛ دستیابی به اهداف. - ج. ۹. خلیقات منفی: نیک‌خواهی. - ج. ۱۰. خلیقات منفی: قدرت؛ خودهدایت‌گری.

موضوع: ۱. ویژگی‌های ملی ایرانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. اخلاق ایرانی - تاریخ. ۳. ایرانیان - هویت نژادی. ۴. فرهنگ ایرانی. ۵. ایرانیان - جنبه‌های اخلاقی.

شناسه افزوده: الف. عنوان. ب. زادقناد، سعیده، ۱۳۶۲-، نویسنده همکار. ج. وزارت کشور، مرکز اجتماعی فرهنگی، دبیرخانه شورای اجتماعی. د. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴، ج. ۹، ۶۵/۹ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴

**ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیقات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷**

**کتاب ششم. خلیقات منفی: امنیت (بخش دوم)**

محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، سعیده زادقناد

ناشر: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

صفحه‌آرا و طراح جلد: امین‌اله بخشایی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰

حقوق دوره ده جلدی متعلق به مولفین است.

زندگانی پارسیان به مراتب از آنچه در زمان کوروش بوده است سست‌تر و ملال‌انگیزتر است. سابق بر این گرچه به لباس مادی‌ها ملبس شده بودند عادات و آداب قدیمی خود را حفظ نموده بودند. امروز آن خصایل مردانگی و شجاعت را که خمیره پارسیان قدیم بود از دست داده‌اند و فقط راحت‌طلبی مادی‌ها را نگه داشته‌اند و در تن‌آسایی به اندازه‌ای مبالغه می‌کنند که حتی مقیدند زیر پایه‌های تخت‌خوابشان باید از فرش مستور باشد تا در زیر بار وزن بدنشان مقاومت تخت‌های کف اتاق محسوس نشود. در آداب غذا خوردن هیچ یک از رسوم دیرین خود را فراموش ننموده‌اند، ولی رفته‌رفته هر روز بر اغذیه لذیذ خود افزوده‌اند... پارسیان صاحب ظروف و اثاثه پرقیمت بسیاریند و به آن می‌بالند و اگر به آنها بگویند که این همه وسایل قیمتی را از راه‌های کج و ناشایست فراهم ساخته‌اند، ابداً پروایی ندارند. ... باری آنچه در صدد تالیف آن بودم به پایان رسید و خلاصه آن مبنی بر این است که پارسیان امروزه و ملل زبردست‌شان، نسبت به خدایان بی‌قیدتر شده‌اند، نسبت به والدین خود بی‌اعتناترند، عدل و انصاف را کم‌تر از پیش رعایت می‌کنند، در میدان جنگ بر خلاف ایام گذشته کمتر دلیری و شهامت نشان می‌دهند. (کوروش‌نامه؛ گزنفون، ۱۳۹۲: ۲۷۴-۲۷۶)



## فهرست

۱	ارزش اساسی دوم: امنیت (ادامه)
۳	ارزش دوازدهم: نظم اجتماعی (ادامه)
۵	باچ‌گیری و باغی‌گری
۲۳۳	شورش
۲۵۷	بی‌توجهی به معماری بناها، شهرها و راه‌ها
۳۴۳	ارزش سیزدهم: امنیت خانواده
۳۴۵	عدم رعایت حقوق کودکان
۳۵۱	کورکردن و معدوم ساختن شاهدگان
۳۶۵	ارزش چهاردهم: جبران لطف دیگران
۳۶۷	حق‌ناشناسی
۳۷۹	وامداری
۳۸۷	ارزش پانزدهم: سلامت
۳۸۹	بی‌توجهی به سلامت و بهداشت فردی
۴۳۳	ارزش شانزدهم: احساس تعلق داشتن
۴۳۵	بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به دیگران





**ارزش اساسی دوم: امنیت (ادامه)**



**ارزش دوازدهم: نظم اجتماعی (ادامه)**



ارزش اساسی دوم: امنیت

ارزش دوازدهم: نظم اجتماعی

باج گیری و یاغی گری



### حدود ۵۵۰ قبل از میلاد فیثاغورث، فیلسوف یونانی

مغان نصیبی جز غصب و اختلاس نداشتند، اهالی از روسای تازه پیروی کرده هر که ازینان به چنگشان افتاد جرعه هلاک به کامشان ریختند. کوی و برزن شوش بخون روحانیون آبیاری شد. (سیاحت نامه فیثاغورث در ایران؛ فیثاغورث، ۱۳۶۳: ۱۷)

### ۳۶۲-۳۶۴ مارسلن، مورخ و نظامی یونانی

پس از آنکه اجل در بابل گریبان اسکندر کبیر را گرفت، این سرزمین نصیب یک نفر از پارسیان که مسمی به «آرساسس» (ارشک) بود گردید. مشارالیه اصل و نسب صحیحی نداشت و در ایام جوانی به راهزنی و سرکشی اشتغال داشت. (جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانس امپراطور روم؛ مارسلن، ۱۳۱۰: ۲۲)

### ۱۱۷۱-۱۱۷۰ بنیامین تودولایی، سیاح یهودی اسپانیایی

مغولان هیچگاه با ملتی از در صلح در نمی‌آیند مگر آنکه آن ملت تسلیم آنان گردد... مغولان پس از سرشماری مردم چیره شده، از هر ده پسر و از هر ده دختر یکی را به بردگی می‌برند و آنها را به کشور خود می‌فرستند و آن نه نفر دیگر را به هر طوری که خود بخواهند با آنها رفتار می‌کنند. .. از هر سه پسر، یکی را به اسارت بگیرد و .. هر مرد بی زن و هر زن بی شوهر را نیز به اسارت می‌گرفت و به مغولستان می‌فرستاد. (سفرنامه پلان کارپن؛ کارپن، ۱۳۶۳: ۷۳)

(ملاحظه که سلسله جبال کاردوچ نیز نامیده می‌شود) ... چهار منطقه یهودی نشین دارد که مثل همسایگان خود مستقل از حکومت ایران زندگی می‌کنند و به اتفاق یکدیگر با آنان می‌جنگند و برای غارت به شهرها شبیخون می‌زنند، در حالی که هیچ کس قدرت جنگیدن با آنها را ندارد، چون خانه‌های خود را در میان کوه‌های مرتفع ساخته اند. (سفرنامه رابی بنیامین تودولایی؛ تودولایی، ۱۳۸۰: ۱۲۱)

### ۱۲۷۲-۱۲۷۳، ۱۲۹۳-۱۲۹۴ مارکوپولو، بازرگان ونیزی

این سرزمین پر از مردمی است سنگدل و بی رحم که غالباً همدیگر را می‌کشند و اگر ترس از مقامات تاتار نداشته باشند هر نوع بد جنسی و آزاری را علیه تجار و



مسافران انجام می‌دهند. آن طور که حتی تمام قوانین نیز نمی‌تواند از حمله و دزدی آن‌ها به تجار جلوگیری کند و اگر آنها با اسلحه از خود دفاع نکنند به بدترین وجهی کشته و زخمی می‌شوند. (سفرنامه مارکوپولو؛ پولو، ۱۳۶۳: ۴۴)

#### **۱۴۰۴-۱۴۰۵ کلاویخو، فرستاده سلطان اسپانیا به دربار تیمور**

در بیرون دامغان به فاصله یک تیر پرتاب، دو برج دیدیم که بلندی آنها به قدر یک سنگ پرتاب بود. هر دوی آنها با استخوان سر انسان ساخته شده بود. در کنار آنها دو برج دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که اینک به ویرانی افتاده بود. این مجموعه‌ها متعلق به تاتاران آق قویونلو بود. تیمور اهالی شهر سیواس دمشق را به حوالی دامغان کوچ داد. آنها دست به غارت و تهاجم آبادی‌های آن حدود زدند... تیمور آنها را از دم تیغ گذراند. سپس فرمان داد که این چهار برج را از سرهای آنها بسازند، چنانکه یک طبقه استخوان سر بین دو طبقه گل می‌گذاشتند. (سفرنامه کلاویخو؛ کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

#### **۱۵۰۸-۱۵۲۴ فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی**

(نامه آلبوکوک به نایب السلطنه هند، از هرمز در ۱۵۰۸: ...) عازم مسقط گردیدیم و با آنجا به نبرد پرداخته و با قدرت نظامی وارد شهر شدیم و ساکنان را همگی قتل عام کردم و شهر را به آتش کشیدیم. (نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی؛ اسمیت، ۱۳۸۱: ۱۵)

#### **۱۵۱۱-۱۵۲۰ بازرگان ونیزی ناشناس**

سلطان خلیف خویشاوند شیخ اسماعیل، چنان که پیش از این گفته ام فرمانروای آن کشور بود، اما پیرو اسماعیل نبود، زیرا که کرد بود و کردها یابی و سرکش اند و اگرچه قبای سرخ می پوشند، در دل هوادار صفویان نیستند و فقط بدین کار تظاهر می کنند. (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران؛ بازرگان ونیزی ناشناس، ۱۳۴۹: ۳۶۴)

**۱۵۹۸-۱۶۲۷ برادران شرلی، سیاحان انگلیسی و سفیر شاه عباس به کشورهای اروپایی**

صبح روز بعد روانه شدیم و بعد از چند روزی رسیدیم به کردستان، که مملکتی است بسیار وحشی و مسکون از دزدان. اهالی اینجا خانه ندارند، بلکه در زیر چادر یا در زیر زمین سکنی می‌کنند. (برادران شرلی؛ شرلی، ۱۳۶۲: ۶۵)

گاهی سی چهل نفر به اتفاق به چادر ما می‌آمدند و اگر مراقبت سخت نمی‌کردیم، هر چه به دست می‌آوردند، می‌بردند. (برادران شرلی؛ شرلی، ۱۳۶۲: ۶۵)

در شب ما مجبور بودیم که کشیک سختی بکشیم، زیرا که شب‌ها خیلی تاریک بود. این اشخاص با چهار دست و پا راه رفته، میان ایرانیهای همسفر ما داخل می‌شدند و عمامه‌های آنها را از سرشان می‌ربودند و گاهی چنان هیاهویی برپا می‌کردند که گویی بیست اردو به هم خورده است. ششی که خیلی دیر بود و ما راه می‌پیمودیم، آنها سه نفر از تجار معتبر ما را که از قافله عقب مانده بود گرفتند ولی تجار فریاد کردند... (برادران شرلی؛ شرلی، ۱۳۶۲: ۶۵)

#### ۱۶۱۷-۱۶۱۹ فیگوئروا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس

سال‌ها بعد از این واقعه (عقب نشینی به قلعه کفرا در فارس) چون مردم دهکده نزدیک قلعه، سرگرمی خود را دستبرد زدن به عابران قرار داده بودند، و به انواع تجاوز و تعدی دست می‌زدند، پادشاهان مجاور، با فرستادن سپاهیان، مردم دهکده را منکوب و قلعه را خراب کردند و به حکم آنان اهالی دامنه کوه را ترک گفتند و برای سکونت به شهر زیبا و پرجمعیت کفرای کنونی کوچ کردند. (سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۲۱)

داروغه و حاکم شهر (شیراز) با وجود گرفتن هدایا، با سفیر به سردی روبرو شدند؛ زیرا اینان منافع حاصله از این راه‌ها را تقسیم می‌کردند و بر اثر ضعف و مسامحه، خان که خود نیز با همه غارتگران شریک و در هرگونه اعمال زور نسبت به مردم با آنان همدست است؛ گروه زیادی از اینگونه سود نامشروع به‌رمند می‌شدند. این کاشی بیگ، نوکر و سرباز خان و اولین حاکم بندر پس از تصرف دژ گومبرون بود و به وضعی عجیب بدین گونه سوداگری معتاد شده بود. (سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۸۳)

کشیش حکایت کرد که الله وردی، سلطان برای باجگیری از او به بهانه‌ای مجعول متوسل شده، وی را متهم کرده بود که قصد داشته است عربی را که مسیحی شده

بود با خود از دریا عبور دهد. (سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۴۰۳)

### ۱۶۱۷-۱۶۲۳ دلاواله، جهانگرد ایتالیایی

در محلی نسبتاً درواز خانه‌های شهر، تعداد زیادی ستون کاملاً مدور، شبیه ستون‌هایی که برای تعیین حدود می‌گذارند، مشاهده کردم. ستون‌هایی ساخته شده از سنگ و به ارتفاع قد یک انسان متوسط که به خط مستقیم در حاشیه جاده واداشته بودند. با پرس و جو از افراد محلی متوجه شدم که در این ستون‌ها افرادی را زنده زنده قرار داده اند. اینان راهزنانی بوده اند که در حین دزدی در جاده‌های اطراف دستگیر شده بودند و مجازات معمول برای راهزنان در لار این گونه است. (سفرنامه‌ی پیترو دلاواله، جلد دوم؛ دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۱۶۷)

### ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸ (متناوب) تاورنیه، جهانگرد سویسی

کلید دروازه‌های شهر را به حاکم شهر نمی‌دهند و آن را در اختیار دروازه بان ساده ای قرار می‌دهند که هر وقت دلش خواست بازو بسته می‌کند؛ وانگهی، چنانکه گفتم، هر ساعت از روز و شب از رخنه‌های متعددی که باران یا ساکنان از جهات مختلف در حصارها ایجاد کرده اند می‌توان به اصفهان داخل یا از آن خارج شد. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۴)

روز بیستم این خبر منتشر شد که راهزنان مال التجاره کاروانی را که از ازمیر به سوی تبریز در حرکت بوده، غارت کرده اند. به عقیده من این راهزنی‌ها از آن غالباً به وقوع می‌پیوندد که راهزنان بی رنج و خسارت زیاد مال وافر به دست می‌آورند. (سفرنامه شاردن جلد ۴؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۳۵۹)

### ۱۶۸۳-۱۶۸۸ سانسون، راهب کاتولیک فرانسوی

قائم مقام حکام حق ندارند کسی را محکوم به اعدام کنند، مگر اینکه از شاه کسب اجازه کرده باشند و فرمان و دست خطی از طرف شاه در این مورد صادر شده باشد. داروغه‌ها می‌توانند دماغ و گوش و ماهیچه پای قصاب‌ها و نانوایان مختلف را قطع کنند، در صورتی که پلیس یا قائم مقام او داروغه را متقاعد کرده باشد که قصاب یا نانوایان فروش کرده و یا در وزن گوشت و نان تقلب کرده است ولی هیچ کس بجز خان‌های حاکم و بعضی سلطان‌ها و استثنائاً بعضی داروغه‌ها که از امتیاز

خاصی برخوردار می‌باشند، حق ندارند کسی را محکوم به مرگ نمایند و این موجب می‌شود که در بعضی نقاط مملکت، ناامنی و بی‌نظمی حکمفرما گردد، زیرا دزدان در ایالتی که می‌دانند در آنجا کسی نمی‌تواند حکم اعدام صادر کند، دست به دزدی و قتل و غارت می‌زنند و وسایل بی‌نظمی و ناامنی آن ایالت را فراهم می‌کنند. (سفرنامه سانسون؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۲۱۹)

### ۱۶۹۴ جملی کاری، جهانگرد ایتالیایی

چند دقیقه بعد چپار اطلاع داد که غالباً راهزنان ترک در این نواحی از خاک ایران، دست به قطع طریق و تاراج اموال مسافران می‌زنند و باید دست بر سلاح و محتاطانه حرکت کرد. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۳)

کاروانی هم که قرار بود از ارض روم برسد، از بیم راهزنان در نصف راه متوقف مانده بود. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۱۰)

باید گفت بجای خواب و استراحت مجبور شدیم تا صبح بیدار بمانیم واز بارو بنه محافظت کنیم، چه اهالی این قصبه به دزدی اموال مهمانان و مسافران شهرت دارند. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۱۳)

روز دوشنبه از میان دره پر پیچ و خم مخوفی که در هر گردنه آن، از ترس راهزنان و بیم جان خود چون بید می‌لرزیدیم، گذشتیم. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۱۳)

چهار میل مانده به مرند، ما باز هم به یک دسته راهدار بیرحم تر از دزد گردنه گرفتار شدیم (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۱۹)

شش هفت کیلومتر به مرند مانده، باز هم گرفتار یک دسته راهدار بی‌رحم تر از دزد گردنه شدیم (مخصوص به فرنگی‌ها خیلی کم‌اعتنایی، بی‌حرمتی و حتی هتاک می‌کنند). بدون حساب هرچه دلشان بخواهد می‌گیرند، هرکدام نیز چماق درازی مثل نجبا (در قرون وسطی در اغلب ممالک اروپایی به خصوص فرانسه و ایتالیا بزرگان و بزرگزادگان چماق درازی را، که علامت شخصیت و نجابت بود به دست می‌گرفتند، منظور مولف همان چماق است؛ چنان که در اغلب تابلوها لویی چهاردهم را با چوبدستی درازی که تقریباً به قد خود وی است نشان داده

اند. پاورقی مترجم) به دست دارند. مخصوصاً برای تفتیش و گمرک باروبنه هیچ قانون و حساسی در میان نیست. مثلاً برای لوازم ضروری یک مسافر با اسباب و مال التجاره بسیار قدیمی، کمترین فرقی در میان نیست. علی هذا مبلغ پنج عباسی، که وجه گزافی است، برای هر راس اسب و مسافر دریافت می شود. تازه اگر این راهدارها بتوانند تمام دارایی مسافر بیچاره را از دستش بگیرند و لخت و برهنه راه بیندازند، نه تنها مضایقه ندارند، ممنون هم نیستند. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۲۹)

در اینجا خبر دادند که احتیاط را از دست ندهیم و در حراست از اثاثیه خود دقت کنیم، چه اهالی قصبه میانه از کثرت مالیاتی که شاه بر آنها بسته، به ستوه آمده و از روی ناچاری میانه را ترک کرده و در راهها به راهزنی پرداخته اند. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۴۸: ۴۱)

مسافران این جادهها هیچ گونه امنیتی ندارند و گرفتار دزد و راهزن می شوند. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۴۸: ۴۳)

تا دو ساعت از شب گذشته در سلطانیه بودیم و چون خطر راه به علت وجود عده ای راهزن بیشتر گردیده بود، لذا من در تمام مدت مشغول تعمیر و آماده ساختن تپانچههای یوز باشی بودم. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۴۸: ۴۶)

در این جا خبر دادند که احتیاط را از دست ندهیم و در حراست اثاث و اموال خود دقت کنیم، چه اهالی قصبه میانه از کثرت مالیاتی که شاه بر آنها بسته به ستوه آمده اند و از روی ناچاری میانه را ترک کرده و در راهها به راهزنی پرداخته اند. البته بعید نبود که به ما هم حمله ای کنند، چه همچنان که ذکر شد، عده ای از همراهان یوزباشی غیر مسلح بودند. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۵۳)

مسافران این جادهها (نزدیک قافلانکوه) هیچ گونه امنیتی ندارند، یا گرفتار دزد و راهزن می شوند و یا به دست چاپار شاهی، که کاغذهای یک ایالت را به ایالت دیگر می برد، می افتند و به امر حکومت یا شاهزادگان، اسب و مرکب آنان را برای رفع نیاز خود به کار می گیرند، گرچه دو سه روز بعد آنها را پس می دهند، ولی این کار باعث سرگردانی مسافران شود. راهدارهای این محل که توسط اوداباشی از رسیدن ما مطلع شده بودند، طرف عصر خود را به کاروانسرا رساندند، ولی با حضور یوزباشی

جرات نکردند که چیزی از ما مطالبه کنند. با این حال برای این که در وظیفه خود قصوری نکرده باشند، حق راه من و مالاشی را از دست یوزباشی خواستند که خوشبختانه او نیز با خشونت تمام آنها را رد کرد و ناچار دست خالی برگشتند. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۹۱: ۵۵)

تا دو ساعت از شب گذشته در سلطانیه بودیم و چون خطر راه به علت وجود عده ای راهزن بیشتر شده بود، لذا من در تمام مدت مشغول تعمیر و آماده ساختن تپانچه‌های یوزباشی بودم. پس از پایان کار به راه افتادیم و از میان اراضی حاصلخیزی گذشتیم و خوشبختانه هیچ گونه پیشامد ناگواری رخ نداد و اگر خدای ناکرده مورد حمله واقع می شدیم، نمی دانم با نبودن چاتمه و پایه تفنگ‌های سنگین چگونه می توانستیم از خود دفاع کنیم؛ چنانچه من هرچه زور زدم نتوانستم یکی از آنها را از زمین بلند کنم. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۹۱: ۵۹)

راهی مخوف و پر از راهزن بود، از وسط دره می گذشت. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۴۸: ۱۷۳)

هرچند که با وجود راهداران متعدد سراسر جاده‌ها، عمل راهزنی کمتر اتفاق می افتد ولی در صورت روی دادن چنین اتفاقی، حاکم یا خان محل ده الی چهل روز مهلت دارد که دزد یا راهزن را پیدا کند و مال گرفته شده را به صاحب آن مسترد دارد والا باید غرامت همه را از مال خود بپردازد. در چنین مواردی غالباً خان یا حاکم از ترس اینکه مبدا خبر یا شکایتی بگوش پادشاه برسد قبلاً غرامت اموال برده شده را می پردازد و سپس اقدامات لازم برای دستگیری راهزن و کشف اموال مردم بعمل می آورد. (مجله یغما؛ کاری، ۱۳۴۴: ۳۰۲)

### ۱۷۰۵-۱۷۲۵ کروشینسکی، کشیش لهستانی و مبلغ مذهبی

بزرگ ترین نامنی که مردم بیش از هر چیز از آن گله مند بودند و آن را کمتر از هر چیز دیگر تحمل می کردند، چون اصلاً به آن عادت نداشتند، نامنی راه‌های کشور بود، البته این نامنی در اثر کوتاهی و وظیفه شناسی دولت نبود، بلکه برعکس بر اثر همدستی با این دزدان و راهزنان می بود که حاصل دزدی را با هم تقسیم می کردند. پیش از شاه سلطان حسین کشور ایران از لحاظ امنیت راه‌ها

می‌توان گفت که در جهان بی همتا بود. (علل سقوط شاه سلطان حسین؛ دو سوسو، ۱۳۹۱: ۵۷)

در زمان شاه سلطان حسین وضع کاملاً دگرگون شده بود. این دگرگونی‌ها، ناتوانی و سستی دولت را به خوبی نشان می‌داد. راهزنی نه تنها کار عادی گردید، بلکه تشویق می‌شد و نظم پیدا کرد. کاروانان از ترس دهقانان حتی جرأت ماندن در روستا را نداشتند و ترجیح می‌دادند شب را در بیابان زیر چادر بگذرانند و به نوبت از کاروان پاسداری کنند. با همه مواظبت‌ها چه بسا که کاروان‌ها مورد حمله واقع می‌شد و گریز از دست راهزنان کاردیده بسیار سخت می‌بود. ... فراوانی این راهزنی به جایی رسیده بود که بازرگانان پس از ناامیدی از وظیفه شناسی حکمرانان با خود راهزنان کنار آمده و یک نوع قرارداد امنیتی با آنها بسته بودند. به این صورت که در برابر مبلغ پولی یا سهمی از کالاهایشان از حمله آنان در امان باشند. راهزنان هم این پیشنهاد را به گرمی پذیرفته بودند، زیرا این قرارداد کاملاً به سود آنها بود. چرا که پیدا کردن راهزنان کار بسیار آسانی است. چون در هر شهر و قصبه مردم از احوال همدیگر باخبرند و از سوی دیگر رقابت و رشک میان دزدان همیشه باعث لو رفتن آنها می‌شد، در نتیجه حاکم پس از حمله به کاروان، بیدرنگ از آن آگاه می‌گردید و اگر دزد بدون آگاهی و تقسیم اموال با حاکم راهزنی می‌کرد، همه کالاهای دزدی شده را از دست او می‌گرفت و به سود خود ضبط می‌کرد. پس دزدان و راهزنان قرارداد با کاروانیان را کاملاً به سود خود می‌دیدند. دیگر با حاکم درگیری پیدا نمی‌شد و از پرداخت جریمه‌های سنگین برکنار می‌شدند. چنان که یاد شد، در زمان شاه سلطان حسین همه مجازات بدنی و اعدام تبدیل به جریمه نقدی می‌گردید، که دزدان برای پرداخت آن وادار به دزدی دیگری شوند. البته هدف حکمرانان همین بود، چون درآمد سرشاری از این راه به دست می‌آوردند. دزدان هم برای پرهیز از گرفتاری در کار خود چنان تردستی مهارتی به دست می‌آوردند که دستگیری از آنان روز به روز دشوارتر می‌شد. (علل سقوط شاه سلطان حسین؛ دو سوسو، ۱۳۹۱: ۵۹)

**۱۷۲۷-۱۷۲۸ خیرنامه نویسان کمپانی هند خاوری هلند در بندرعباس**

چاپاری که در ۱۷ سپتامبر از میناب بازگشت خبر آورد که به چشم خود جنازه‌هایی را دیده که در ساحل میناب افتاده بوده‌اند، او از ماهیگیری که با قایق‌هایشان گریخته بودند شنیده بود که در آنجا دو هزار بلوچ‌اند و اینان همه نفوس ذکور حتی پسرکان را در گهواره‌هایشان قتل عام کرده‌اند. و پس از گرد کردن همه غنایم از جمله همه زنان به اردوگاه خود نزدیک قیروان Kiriwoen رفته‌اند. چند روز بعد خبر رسید که بلوچان به زاد و بوم خود بازگشته‌اند. (اشرف افغان بر تختگاه اصفهان؛ فلور، ۱۳۶۷: ۱۵۷)

### ۱۷۲۸-۱۷۲۷ خبرنامه نویسان کمپانی هند خاوری هلند در بندرعباس

در ۱۳ اوت ۱۷۲۶ انگلیسیان در گمبرون خبر یافتند که در اصفهان خبر آمدن شاه طهماسب بر سر زبانهاست و مردم نسبت به این خبر بسیار همدلی نشان داده‌اند و شاه اشرف دستور داده که مردم را قتل عام نمایند. در ۲۸ ژوئن ۱۷۲۶ در ساعت ۱۴ افغانان کشتار عموم مردم غیر نظامی اصفهان را آغاز کردند. اگر ملا زعفران پا در میانی نکرده بود، کشتار و تاراج ادامه می‌یافت. اینک اشرف شاه به سپاهیان خود دستور داده که از کشتار باز ایستند. جنازه کشتگان را در خانه‌ها و کوچه‌ها شماره کردند جمعا ۱۷۰۲ تن جان باخته بودند. اما مردم اصفهان فقط مدت کمی فرصت نفس کشیدن یافتند، زیرا سرمستی این کشتار را تاراج سرا- سری شهر در ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۶ به دنبال آمد. هیچکس نمی‌توانست این افغانان دوزخی دیوخو را از این کار توجیه ناشدنی بازدارد. (اشرف افغان بر تختگاه اصفهان؛ فلور، ۱۳۶۷: ۱۷)

چون به سختی چیزی در شهر بی‌رمق گمبرون باقی مانده بود نحوه بیرون رفتن سید احمدخان ویرانگر به گونه‌ای بی‌مانند رقت انگیز بود. شهر نه تنها از بسیاری از توپهای قلعه‌ها و جز آن، گلوله، باروت و مانند آن بلکه بالاتر از همه از کلیه ساکنانش خالی و عاری شده بود چنانکه شاید فقط بیست درصد یعنی از هر ده نفر دو تن از اهالی در شهر ماندند. بسیاری از مردمان دارا و بازرگانان و نیز هر کسی که صنار سه شاهی داشت با سید احمدخان از شهر بیرون شد. این خروج نه از برای محبت خان بلکه تنها از ترس افغانان بود که گفته می‌شد با شتاب بسیار نزدیک می‌شوند. دیگر در بازار صنعتگر یا پیشه‌کاری از هیچ نوع باقی نیست و بیشتر خانه‌ها از سکنه خالی است. ساحل از کشتی‌ها تهی شده، روستائیان رفته‌اند و



بیشتر گله و رمه‌ها را برده‌اند. کوتاه سخن اینکه مردمان شهر روزگاری دراز ورود و خروج سید احمدخان را فراموش نخواهند کرد. (اشرف افغان بر تختگاه اصفهان؛ فلور، ۱۳۶۷: ۸۴)

### ۱۷۲۹-۱۷۴۷ خبرنگار نویسان کمپانی هند خاوری هند

بسیاری از مردم دلشان می‌خواست چنانچه جلویشان گرفته نشود یا لو نروند، خانه و زندگیشان را رها کنند و به جای دیگری بروند. برخی از مردم در آغاز سال ۱۷۳۳ برای اینکه از شر اخاذی‌ها و تجاوزات بیشمار جان به در برند، حتی دست به خودکشی زدند. (حکومت نادرشاه؛ فلور، ۱۳۶۸: ۴۱)

### ۱۷۳۶-۱۷۳۸ فریزر، معاصر انگلیسی نادرشاه در هند

نادر در این حالت افسردگی مصمم شد آنچه را به خوشی نمی‌تواند به دست بیاورد به قوت بگیرد. با چند نفر مردان قوی که مثل او بیچاره و از جان تنگ آمده بودند، همدست شد و در سر راه قافله را زدند. سه چهار بار، امتعه گرفتند و به سهولت فروختند. مبلغی برای مخارج یومیه منظور داشته و بقیه را اسلحه و اسباب خریدند و هرچه مثل خود از جان به تنگ آمده پیدا کردند به دسته خود افزودند. دفعه دیگر با قریب بیست و پنج نفر به کاروان تاختند و سی بار شتر و قاطر و آذوغه و امتعه به میان کوه‌ها بردند. در آنجا با اشخاصی که پنهان نزد آنها می‌آمدند امتعه را با اسلحه و آنچه لازم داشتند عوض می‌کردند. به این طور مدتی راه زنی کردند، اسلحه ملزومات گرفتند و مردان دیگر که اغلب از قشونی بودند که با نادر خدمت کرده بودند بر عده خود افزودند تا شماره آنها به ۵۰۰ نفر رسید همه مردان قوی با اسلحه و اسب. وحشت در تمام آن صفحات افتاد از اهالی خراج خواستند و چون امتناع نمودند اول آنها را تهدید کرده بعد اموال آنها را به غارت برده و خانه‌های آنها را آتش می‌زدند. (تاریخ نادرشاه؛ فریزر، ۱۳۳۷ق/۱۲۸۸: ۵۶)

دو ساعت از ظهر گذشته، یک نفر افغان در شهر (اصفهان) دیده نمی‌شد. ایرانی‌ها که پنهان بودند بیرون آمده و شروع به غارت خانه‌ها نمودند. جمع کثیری از دهقانهای اطراف هم به شهر هجوم آوردند که قسمتی از غنیمت ببرند. (تاریخ نادرشاه؛ فریزر، ۱۳۳۷ق/۱۲۸۸: ۷۱)

طهماسب قلی خان به مورچه خورت رسید و با افغانه بجنگید و ظفری نمایان یافت و هفت هزار نفر از دشمن بکشت. اشرف به اصفهان پناه برد تصمیم گرفت همه اهالی شهر را بقتل برساند و عمارات و خانه را آتش بزند. در این تصمیم بود که جاسوسان خیر آوردند قشون طهماسبقلی خان بسوی اصفهان در حرکت است. اشرف همینکه این خیر یافت اتباع خود را خواست و آنچه از نقدینه موجود بود بار کرد و پا بفرار گذاشت. و چنان بتعجیل تاخت که دو ساعت از ظهر رفته یک افغانی در شهر اصفهان دیده نمی‌شد. ایرانیان که پنهان شده بودند از مخفی گاه‌ها بیرون آمدند و بغارت خانه‌ها شروع کردند ولی یکهزار و پانصد تن از قشون طهماسبقلی خان در رسید و جمعیت اوباش ناپدید شدند. (مجله گوهر، شماره ۴۷ و ۴۸؛ شاهد، ۱۳۵۵: ۹۸۶)

#### ۱۷۴۷ رحمی تاتار، شاعر و واقعه نویس همراه هیات عثمانی به دربار نادرشاه

روز دوم حضرت ایلچی پاشا یوسف بیگ مهماندار، و محمدعلی سلطان حاکم همدان، و سرافراز بیگ، و کلانتران شهر را به قصر شاه که محل اقامت ایشان بود، دعوت کرد گفت چون در حال حاضر راه‌ها ناامن و مواد غذایی در آن‌ها نایاب است، و ضعف احوال نادرشاه شنیده شده است، و چون در رفت و آمد سفیران امنیت شهرها و راه‌ها شرط است، تا وقتی که حقیقت و شایعات روشن شود، ناچار در همدان درنگ خواهیم کرد و انتظار داریم برای تهیه مواد غذایی مورد لزوم روزانه ما کوشش شود. و برای جلب دل‌های آنان به هر یکی خلعتی پوشانده شد. (سفارتنامه‌های ایران؛ رحمی تاتار، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

فردای آن روز صبح زود به راه افتادیم، و در هفت فرسنگی در نزدیکی دهکده‌ای به نام قره (=قره) توقف کردیم. روز بعد از آنجا حرکت کردیم، و در حالی که با احتیاط تمام راه می‌پیمودیم، با چهار پنج هزار افراد افغانی مسلح و مرتب و حاضرپراق افسار گسیخته روبه‌رو شدیم. این‌ها از آن افغان‌هایی بودند که در اواخر سال ۱۱۵۹ از طرف نادرشاه مأمور محافظت ولایات آذربایجان شده بودند، و در حالی که می‌ترسیدیم به هدایای نفیس پادشاهی دست درازی کنند، بعد از ده ساعت راه پیمایی در محلی به نام کرگ آباد فرود آمدیم. آن شب در آنجا خواب به

چشم ما نرفت. زیرا همه شب در این وحشت بودیم که چون آن‌هامی‌دانند که هدایای نفیس پادشاهی همراه حضرت ایلچی پاشا است، به احتمال زیاد شبانه بر می‌گردند. و برای غارت هدایا به ما شیخون می‌زنند. (سفارتنامه‌های ایران؛ رحمی‌تاتار، ۱۳۶۸: ۲۲۹)

### ۱۷۶۵ نیبور، افسر مهندسی و خاورشناس دانمارکی

اما عدم ایجاد مزاحمت برای منطقه ای که در مسیر قوای نظامی بود، مغایر با عادت فعلی ایرانی‌ها بود. امیر گونه خان به محض ورود به خورموج، همه ساکنین آبادی را به قلعه منتقل کرد و خانه‌های آنها را ویران ساخت و کلبه‌هایشان را سوزاند. فقط مسجد آبادی و یک امامزاده در امان ماندند. (سفرنامه کارستن نیبور؛ نیبور، ۱۳۵۴: ۴۷)

### ۱۷۷۰ گملین، گیاه‌شناس روسی

من با برخی افراد گروهم در آن جهت [قلعه و باروهای به جامانده از شهر دربند] حرکت کردیم، بی‌آنکه از خطر حمله لزگی‌های مجاور در امان باشیم. چون وقتی تعدادشان بر مسافران بچرید، برای‌شان شکار جالبی به شمار می‌روند و می‌توانند آنان را اسیر کنند و به عنوان برده بفروشند. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۲۹)

ما از پنج دهکده گذشتیم، که اولی سرزمین پدری فتحعلی‌خان است و در بقیه داغستانی‌های جلگه سکونت داشتند. مردم از نوع خاصی بودند و به زبان لزگی سخن می‌گفتند ولی ترکی را هم می‌فهمیدند. با این که آنان تبعه خان قوبا بودند، نمی‌شد آنان را تبعه به شمار آورد، چون مردم بسیار سرکشی هستند و نمی‌خواهند هیچ سلطه‌ای را بر خود بپذیرند. آنان با ما رفتاری کاسبکارانه داشتند؛ برای بیتوته جایی را در کنار طویله در اختیارمان گذاشتند. تهیه مواد غذایی با پول غیرممکن بود. لازم بود هدایای خوبی به آنان بدهیم تا به عنوان برده فروخته نشویم. در طول راه میان سنگ‌ها زاغه‌هایی در دامنه‌های سرایشیب کوه دیده می‌شد و در کنارشان پناهگاه‌هایی ساخته شده بود. اینان و سایر یاغیان در جریان شورش در اینجا پناه

می‌گرفتند و می‌دانستند در آنجا کاملاً در امانند، چون دستیابی به آنان ناممکن است. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۴۹-۵۰)

من روز بیست و هفتم عزیمت کردم. راهزنان مغانی راه را ناامن کرده بودند؛ به ویژه برادر فراری خان سابق شماخی که در دریند زندانی است. همه کاروان‌ها غارت شده بودند. بلی، این ناامنی به بهای جان عده زیادی تمام شده بود. از این رو من حق داشتم گوش به زنگ باشم. تمام گروه با هم بودند و افرادی از نگهبانان هم فرستاده شدند تا در همه ارتفاعات مراقب هر چیز مشکوکی باشند. راه شماخی به سالیان برای آدم‌های طمعکار محل دلخواهی بود. در سراسیب کوه هر کس باید پشت سر دیگری حرکت کند و اغلب نمی‌شود سواره حرکت کرد. میان کوه‌ها، کم و بیش دره‌های عمیقی وجود دارد یا دست‌کم گردنه‌هایی با اقسام مخفی‌گاه‌های طبیعی وجود دارد که افراد طمعکار در کمین مسافران می‌نشینند و در صورت عدم موفقیت در آنها پنهان می‌شوند. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۸۵-۸۶)

محمدخان حافظ مرز مازندران است. ترکمنان پیوسته در حال کوچ که گروه‌های بسیار پراکنده‌شان از استرآباد تا خیوه، در گذشته و در سال‌های اخیر به ویژه در دوران نامنی ایران از ۱۷۴۹ تا ۱۷۶۲ (۱۱۶۳ تا ۱۱۷۶) بارها به سواحل غربی دریای خزر تاخته‌اند چون در این نواحی راه‌ها به روی همگان باز بود، این جماعت هر کاری می‌خواستند می‌کردند و گاه با نیروی‌شان به شورشیان، بسته به این که کدام گروه را به نفع خودشان می‌دانستند، یاری می‌رساندند. در این اغتشاشات ایران، ترکمن‌ها به کارهای ناروایی پرداختند، به طوری که ناحیه میان علی‌آباد تا اشرف یکسره ویران شد. پس از بازگشت ظاهری آرامش باید به این بی‌قانونی‌ها پایان داده می‌شد. کریم‌خان به خان مازندران دستور داد از دریا تا کوهستان دیواری میان مازندران تا استرآباد بکشد و آن را با قلعه‌هایی مستحکم سازد تا ترکمن‌ها نتوانند به راحتی وارد مازندران شوند. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۲۸۳)

وقتی خواستم از اشرف به استرآباد بروم مشکلاتی پیدا شد که پیش‌بینی کرده بودم، ولی گمان می‌کردم بر آنها غلبه خواهم کرد، معلوم شد فریب خورده‌ام. مرز

میان استرآباد و مازندران سه میل است. ساکنان فعلی استرآباد مردمی آزاد و آبرومندند که مطلقاً حاضر به قبول هیچ حکومتی نیستند. هر یک خود را آقای خود می‌دانند، خود را قاجار می‌خوانند و عقیده دارند همه با هم برابرند. نسبت به اقوام دیگر مدعی آزادی بی‌قید و شرطی هستند. استرآباد برای سال‌های متمادی محل ناامنی شناخته می‌شد. بنابراین بسیاری از قهرمانان ایرانی به آنجا می‌گریختند. ملاقات این مردم کاملاً میسر بود، ولی در جوارشان ترکمن‌ها زندگی می‌کردند که کارشان عبارت بود از راهزنی و درین راه از کسی ملاحظه نداشتند، چون کسی از آنان حساب نمی‌کشد و ترکمن‌ها وضعی استثنایی دارند. آنها مردم را به شیوه قلموق‌ها، ولی با جسارت و جرات بیشتر لخت می‌کنند. برخی گروه‌های گاه بزرگ و گاه کوچک، برای غارت پیوسته در حرکتند. اگر موفق نشوند با اسبان تیزپایشان می‌گریزند و جان به سلامت می‌برند. اگر در راهزنی موفق شوند، افراد را نمی‌کشند، بلکه به اسارت می‌گیرند. در اینجا اعتراف می‌کنم که اصلاً دلم نمی‌خواهد به کار چوپانی بپردازم. با این حال اگر ایرانیانی که با من بودند، جداً مخالفت نمی‌کردند، باید به سهم خود خطر می‌کردم و دست به این سفر ناخوش‌آیند می‌زدم. آنان بیش از من می‌ترسیدند و از ترکمن‌ها بهتر از شیطان سخن نمی‌گفتند. حکایتی جز از دزدی روزانه‌شان در میان نبود. آنچه مرا واقعاً ترساند این بود که گفتند اینها در همین اواخر در اشرف اتفاق افتاده است. در طی شب، به ویژه در موقع نیاز به کمک، آنها اسم رمز تعیین می‌کردند. همه رهگذران را نگه می‌داشتند و مرتباً توپ شلیک می‌کردند. البته چنین وضعیتی، تصمیم انسان را عوض می‌کند. از این گذشته متوجه شدم اگر با هیچ خطری مواجه نشوم، به هیچ صورتی قادر به منحرف شدن از جاده اصلی نیستم و این برای کشف چیزهای تازه چه سود خواهد داشت؟ (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۲۹۳-۲۹۴)

### ۱۷۹۹-۱۸۰۱ سر جان ملکم، سفیر حکومت هند بریتانیا

حد فاصل این منزل و منزل پیشین (خشت تا کارزون) را ایلی از راهزنان به نام ممسنی ناامن کرده اند و همین امر سبب شده است مسافر پیوسته در اندیشه حفاظت جان و مال خود باشد. (روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۴۱)

هنگام توقف ما در کازرون، بخشی از هدایا بر شترها بار شد و همراه با کدخدای خشت از آن جا حرکت داده شد. در راه گروهی از راهزنان به آن‌ها حمله ور شدند و هدایا را غارت کرده و به یغما بردند. وقوع چنین حادثه‌ای در حکومتی استبدادی چون ایران، موجب نگرانی و تشویش بسیار بود، زیرا این حادثه نه تنها جان رئیس خشت را به خطر می‌انداخت (که به طور مسلم مقصر بود، زیرا در گسیل داشتن تعدادی محافظ همراه با هدایا تعلل ورزیده بود)، بلکه برای حاکم کازرون که حادثه در قلمرو وی رخ داده بود، و همچنین مهمان دار ما، بسیار گران تمام می‌شد. نگرانی ما با دستور فوری نایب السلطنه مقیم شیراز مبنی بر این که ماموران سریعا به محکمه فرستاده شوند، تایید شد. بی تردید اگر سروان ملکم به موقع اقدام نکرده بود، آن‌ها اعدام می‌شدند. (روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۴۲)

در خلال نخستین ماموریتمان به ایران دلیل محکمی به دست آوردیم که طایفه ممسنی را -که مطابق با یکی از رفتارهای دیرینه‌اشان بخشی از بار و بنه ما را که متاسفانه در قسمت عقب کاروان بدون محافظ بود، غارت کنند- فراموش نکنیم. ... یکی از شترهایی که در عقب کاروان حرکت می‌کرد، حامل بطری‌های اسید نیتریک بود... راهزن‌ها بعد از اینکه چندین محموله را غارت کردند به اسید نیتریک برخورد نموده و آن را از پشت چارپا به زمین پرتاب کردند. در نتیجه این پرتاب، بطری‌ها شکسته شدند و بو و دود حاصل از آن، چنان این ممسنی‌ها ناآگاه و خرافی را وحشت زده ساخت که آنها با ترس و دلهره پا به فرار گذاشتند و کاملا متقاعد شدند که جن‌های محبوس فرنگی‌ها آزاد شده تا بابت این عمل خلاف، سخت از ممسنی‌ها انتقام بگیرند. (جنوب ایران به روایت سفرنامه نویسان؛ ملکوم، ۱۳۸۰: ۴۲)

مسافرانی که ایزدخواست (روستایی حوالی آباده) را ترک می‌کنند، باید متوجه محافظت خود باشند، زیرا ممکن است مورد تهاجم راهزنانی به نام بختیاری که بین منطقه و اصفهان فعالیت دارند، قرار گیرند. این راهزنان افرادی هراس انگیز توصیف شده‌اند، افرادی که حمله‌های خود را به صورت دسته جمعی و با گروه‌های صد و

دویست نفره انجام می‌دهند. (روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳:

(۵۷)

ایران در حالت کمال آرامی مردمی خراج‌گذار دارد که به اکراه سر به اطاعت نهاده‌اند، مثل ایلاتی که در کوهستان هستند و زندگی ایشان به تاخت و تاراج اطراف می‌گذرد. و امرای مقتدر که همیشه در خیال استقلال‌اند. و در این اواخر چنان بود که، حتی مردمی که کمتر میل به جنگ‌وجدال داشتند، چنان به تغییر و تبدیل عادت کرده بودند، که مضایقه نداشتند که هرکس را به حسب اتفاق وقت، دولت روی کند، به پادشاهی بردارند. بنابراین پادشاه چنین ملکی بدون عیب و استیلا تمام کاری از پیش نتواند برد. این است سبب اینکه می‌بینیم سلاطینی را که به ظلم و تعدی ستوده‌اند، ایران در تحت حکومت ایشان زیاده آباد و معمور بوده است. اخبار مبالغه‌آمیزی که از بیداد ایشان منقول است، ناشی است از اینکه پادشاه خود حکم به سیاست می‌کند و، خونها غالب در دربار سلطنت ریخته می‌شود. کارهایی که مورث ضجرت اهالی فرنگستان است، خود ایرانیان مایه قوام دولت و مایه صلاح می‌دانند، به سبب اینکه این قسم کارها سبب سکون و آرامی مردم طاغی و سرکش می‌شود. (تاریخ کامل ایران؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۷۳۲)

جمیع قبایل صحرانشین ایران یغماگر و راه‌زنند وهم بدین حرفت مباحی و مفتخر و علی‌الاتصال از دزدیها و راه‌زنیها و قتل و غارتها که کرده‌اند حکایت می‌کنند. از سردار قبیله تا خدمتکار طویله هرکس از خود چیزها تعریف می‌کند، که اگر در حکومت دیگر و بهتر بود، قطعاً باید به سزای کلی برسند. مکرر شده است که بر آرامی مملکت افسوس خورده‌اند و یاد ایامی کرده که به قول خود هرکس اسبی و شمشیری و جگری داشته است. می‌توانسته است به خوشی بگذراند یعنی ایام هرج و مرج مملکت. وقتی مؤلف به جانب سلطانیه متوجه اردوی شاهی بود، در عرض راه اتفاق افتاد که از سمت دست راست خرابه‌ای چند به نظر آمد از یکی از امرای ایللیات که همراه بود پرسیدم که می‌داند که این خرابه از کجا است؟ به مجرد سؤال، چشمش درخشیدن گرفت و گفت: حالا از بیست سال می‌گذرد که من با عموی خود ششی به این ده تاخته چا‌پیدیم و خانه‌هایش را خراب کردیم. از آن بعد دیگر آباد نشد. مردم این ده که با ما دشمن‌اند و بدمردمی هستند، در همین

نزدیکیها منزل گرفته‌اند و باز صاحب مال و مکننت شده‌اند. اگر خدا بخواهد، این آرامی طولی نخواهد کشید و روزگار قدیم باز بر خواهد گشت. پیش از آنکه بمیرم یک دفعه دیگر با این حضرات دست و پنجه نرم خواهم کرد. ازین بهتر مثلی اتفاق افتاد، وقتی که دفعه اول مؤلف به ایران رفت، روزی نزدیک به راه شکار می‌کردیم رسیدیم به شکاف عمیقی که در کوه واقع شده بود؛ چون خواستیم بگذریم، پیرمردی از طایفه لک که در خدمت من بود برگشت و متوجه من شده تبسمی کرد و گفت: قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگر هم از قبیله خود در همین دره در کمین کاروان نشستیم، چون کاروان رسید، حمله بردیم و چند نفر از تاجرها و قاطرچیهای مکاری را کشتیم، باقی گریختند. خیلی مال و غنیمت به دست ما افتاد. آنچه قسمت من شد، تا چندسال سرمایه معاش و عزت من بود. اما حالا همه پول من رفت و پیرمرد فقیری هستم، لکن بعد از همه، این هم یک نوع تسلی خاطر است. وقتی آدم خیال می‌کند که او هم یک روزی بهره‌ای از چیزهای خوب دنیا برده است. از آنچه مرقوم شد، معلوم می‌شود که: این قوم از اسباب ترقی و تربیت بی‌خبرند و، لهذا نتایجی که بر آن مترتب است از قبیل نعمت عظمی و رفاه و امنیت و نظام که موجب معموری بلاد و آسایش عباد است، ادراک نمی‌کنند. در هر چیز به همان وضعی که عادت کرده‌اند می‌بینند، بنابراین چیزی در نظرشان غیر از اقتدار جلوه ندارد، این هم به جهت آنکه، مدد به اجرای شهوات و لذات است. لکن در حقیقت این بحث از روی انصاف بر بزرگان این طایفه نیز وارد است. (تاریخ کامل ایران؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۸۴۹)

در ایران همیشه حق با شمشیر بوده است و خواهد بود. پس در مملکتی که پادشاه این‌گونه چیزها بگوید هیچ عجب نیست که جهال ایللیات عظم و شأن و اسباب حصول لذات خود را در تاخت و تاراج و ایذا و اذیت دیگران دانند و اگر امیری یا بزرگی از این طایفه طبیعتی برخلاف این عقیده ظاهر سازد، موجب استخفاف و استحقار وی خواهد بود. چنانچه وقتی دو نفر از صاحب‌منصبان انگریز از صحنه که دارالملک کردستان است، به طرف همدان می‌رفتند و یک نفر از اکراد بدرقه ایشان بود، اتفاق افتاد که در عرض راه در حین صحبت ایشان تعریفی از صلاح و سداد و فراست و ادراک یکی از شاهزادگان کردند. حریف کرد گفت: شاهزاده‌ای که من در



خدمت او هستم، بیشتر استحقاق پادشاهی دارد تا برادرش که شما این همه تعریف می کنید، به علت اینکه ازو بیشتر از برادرش می ترسند. بعد گفت: مثلاً این ده را که در این نزدیکی می بینید، اگر شاهزاده‌ای که شما تعریف می کنید، حالا اینجا که ما هستیم بود اهل ده به استقبال می دویدند و سعی می کردند که، از برای او چادر بزنند، به خلاف، اگر آقای من اینجا بود، به نوعی رعب او در دلها نشسته است که حالا مردم به کوهها گریخته بودند. حالا من از شما می پرسم که کدام یک ازین دو قابل سلطنت مملکتی مثل ایران هستند! و همین شخص که فی الحقیقه در قوم خود مرد با ادراکی بود، همیشه سؤال از اوضاع انگلند می کرد. روزی از برای او تعریف می کردند، از وفور زراعت و خوش‌وضع قری و قصبات و تمول و مکت اهالی، حریف بی اختیار گفت: چه قدر مردم باید داشته باشد که همه امرشان به چپاوی می گذرد. چون به او گفتند که: قانون ملکی به نوعی است که کسی را قدرت بر این گونه افعال نیست، تعجب کرد گفت: پس این همه مردم در آنجا چه می کنند؟ ازین حرف معلوم می شود که طبع انسانی به سبب همیشه متوجه به یک طرف بودن، تا چه پایه انحراف از استقامت پیدا می کند. در هزار و هشتصد و یک تاریخ مسیحی که مؤلف از ایران مراجعت کرد، یکی از صاحب‌منصبان ایلیات خراسان را که میل دیدن هندوستان داشت، به همراه آوردم. در کلکته آدمی همراه او کرده تا همه اطراف شهر را به او بنماید، چون از گشت برگشت، ازو پرسیدم کلکته چه طور به نظرت آمد؟ گفت: عجب جایی است برای چپاوی. القصه، اعظم ایلیات ایران اگرچه از نسبت راهزنی و چاپ و چپاوی مفتخرند، اما از اسم دزد اکراه دارند. و سبب این معنی واضح است، به علت اینکه تفاوت مابین قوت و ضعف است. ولی با این همه، جمعی هستند که به اقرار خود کارشان دزدی است، لاکن همین‌ها نیز دعوی مروت و مردمی دارند. (تاریخ کامل ایران؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۸۵۰)

در اوقاتی که سفارت انگریز از کردستان عبور می کرد، روزی اردو در نزدیکی بعضی از قبایل قشقائی افتاد، زنها به نان پختن و چرخه ریشتن و قالیچه بافتن مشغول بودند و، مردانشان، به حسب عادت یا بی کار یا در طلب شکار می گشتند. و چون صاحب منصبان انگریز شنیده بودند که این طایفه به دزدی مشهورند و، به نوعی به این کار حریص‌اند که مادران هم از اوان طفولیت بچه‌های خود را هرروز می‌زنند تا

به کتک و زحمت عادت کنند که بعد از آن که قابل کار و احیانا گرفتار شدند به ضرب چوب و کتک بروز ندهند. یکی از صاحب‌منصبان حقیقت این احوال را از پیرمردی پرسید. پیر گفت: این تهمت است در حق ما، بیش از آنچه در حقیقت استحقاق داریم. چرا که بعد از همه، دزدی ما فقط نوعی از جنگ است. ما هرگز دزدی نمی‌کنیم مگر از کسانی که حاکم صحنه با ایشان بد است. بلی اگر ایران هرج و مرج باشد، زور ماست. اما حالا این فجرها به خواهش خود کار می‌کنند و غالب این است که ماها از پا درآئیم. چون دید که علامت بی‌اعتمادی به قولش از صورتها ظاهر است گفت: حالا این ایل معین شده‌اند که محافظت اردوی انگریز را بنمایند. مردیشان در انجام این خدمت معلوم خواهد شد و خواهید دانست که همین که اعتماد به این طایفه کردید چه نوع حرکت خواهند کرد و در حقیقت تا این طایفه قراول اردو بودند هیچ چیز مفقود نشد. (تاریخ کامل ایران؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۸۵۱)

#### ۱۸۰۲ وارینگ، جاسوس انگلیسی

کدخدا بایستی برحسب وظیفه بنا به توانایی و قدرت هر خانواده احتیاجات ضروری زمان جنگ را تدارک ببیند و معمولا سکنه نیز از این بابت بسیار راضی و خوشحالند چرا که اگر در این مورد تعلل ورزند با خطراتی مواجه خواهند شد و دستجات چپاول‌گر به شیوه هر فاتح ستمگری خانه و کاشانه آنها را مورد تجاوز قرار خواهد داد. در حکومت‌های استبدادی صلاح است که مدافعین شهر به جای اینکه کار را به جایی بکشانند که سکنه مورد غارت و چپاول قرار گیرند اجازه دهند که شهر را تسلیم فاتح مهاجم نمایند تا از این رهگذر سکنه از دستبرد و تهاجم قشون متجاوز در امان بماند و با این ترتیب تلفات و ضایعات آن در رویدادهای مشابه اروپا کمتر خواهد بود. در هنگامی که یک حاکم ستمگر بیش از اندازه به سکنه تعدی و اجحاف نماید اهالی طی شکوائیه‌ای به شاه از وی شکایت می‌نمایند و در این صورت به ندرت دیده می‌شود شاه نسبت به دادخواهی آنها بی‌توجهی نشان دهد. (ده سفرنامه؛ وارینگ، ۱۳۶۹: ۱۹۵)

#### ۱۸۰۵-۱۸۰۶ آمده ژوبر، مدرس مدرسه السنه شرقیه و نماینده ناپلئون

کردها به دزدی خیلی راغب هستند. شاید یکی از دلایل جابجا شدن دائمی آنها همین تمایل به راهزنی باشد. (مسافرت در ارمنستان و ایران؛ ژوبر، ترجمه اعتمادمقدم، ۱۳۴۷: ۶۸)

ترکمن‌ها بر روی تمام جلگه کمین می‌کنند و پرسه می‌زنند و هرچه را که به دست بیاورند به تاراج می‌برند و مردان و بچه‌ها را حتی در مواقعی که به سیر خود ادامه می‌دهند به حالت بندگی همراه خود می‌برند. آنها را برای نگهداری گله و رمه خود در دشت بخارا و سمرقند می‌فرستند. این مردم برضد ایرانیان به امید چپاول آنان و اختلاف عقیده دینی خود که سنی هستند نسبت به آنها برانگیخته هستند. در آسیا مذهب‌های گوناگون در میان توده‌های پیوستگی‌ها یا کینه‌هایی برقرار می‌سازد که بعلت بعضی پیشامدها ممکن است بطور موقت تغییر یابد ولی همین که خطر دور شد به شدت از نو نیرو می‌گیرد. (مسافرت در ارمنستان و ایران؛ ژوبر، ترجمه اعتمادمقدم، ۱۳۴۷: ۳۵۹)

#### **۱۸۰۷-۱۸۰۹ سروان تره زل، عضو هیات ژنرال گاردان فرانسوی**

ایرانی‌ها از ترک‌ها به مراتب لطیف‌ترند و همین مزیت کوچک در آسیا برای فرانسویان و عموم اروپاییان که همین حال را دارند، خالی از اهمیت نیست. راهزنی و دزدی در جاده‌های بزرگ اینجا معمول نیست و بدون مستحفظ می‌توان سراسر ایران را گشت. فقط بعضی طوایف بدوی ترکمن گاهی از دستبرد مضایقه نمی‌نمایند و این جماعت هم هیچ‌وقت از سرحدات جنوب شرقی خراسان جلوتر نمی‌آیند. (یادداشت‌های ژنرال تره زل در سفر به ایران؛ تره زل، ۱۳۶۱: ۵۷)

#### **۱۸۰۸-۱۸۰۹ جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس**

بلوچیان مانند همه مسلمانان هند، سنی هستند، اما برای نگهداشت راستگویی در هرگونه ایمانی، ابزاری اندک در دست دارند و نادانی آنان با ریشه‌های باورها در هم آمیخته است. بربریت و وحشیگری همگانی همانا افغان، شیخ و بلوچ را در یک رده آورده است. (سفرنامه جیمز موریه، سفر یکم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۹۳)

#### **۱۸۰۸-۱۸۱۶ موریه، منشی سفارت انگلیس و سفیر انگلیس**

به عادت همه اهل ایران از ترس ترکمنها در حالی که بدین سو و بدان سو سراسیمه می‌نگریستند، ماست‌ها را به کیسه انداختند و رنگها را باختند و اسبها را تاختند. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۴۲)

دیروز مردم تو سر من می‌زدند و امروز من بر سر مردم می‌زنم و حقا که اسم فاعل و مفعول را نمونه ای هر چه کاملترم. روزی که آخوند چوبم می‌زد تا عربی بیاموزم، اسم مفعول و به منزله لازم بودم و امروز که فاعل شده ام میتوانم به دیگران تجاوز نمایم و براستی که اسم فاعلم و متعدیم. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۱۶۲)

(مردم) از میکده‌ها رو به کلیساها نهادند و از خاج و شمعدان و قندیل و چلیپا و الواح و تورات و انجیل آن چه یافتند شکستند و دریدند و ریختند و پایمال کردند. معلوم است که این قبیل بازار آشفته باب دندان دزدان است. بر خوان یغما افتاده بودند و جیب و بغل‌ها را از غنیمت پر کردند. چیزی نمانده بود که هیجان عام به قتل عام منجر گردد.» (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ موریه، ۱۳۴۸: ۲۸۰)

### ۱۸۱۰ ستوان پاتینجر، نماینده حکومت هند بریتانیا

ناروئی‌ها وحشی‌ترین و غارتگرترین طبقه از طوایف بلوچند. درحالی که سرقت فردی و در خفا را دور از شان انسانی و مذموم شمرده آنرا ناسپاس‌ترین و زشت‌ترین عمل می‌دانند، غارت توام با جنگ و کشتار و تهاجم و چپوی یک سرزمین و جامعه‌ای را بخلاف آن عملی محترم و درخور شان مردان رزمنده و جنگجو می‌شناسند و با پرجا بودن در این عقیده بخود می‌بالند که از همکاری باهم در غارت یک محل، تعداد زنان و مردان و بچه‌هایی که اسیر کرده و به‌همراه آورده‌اند، از تعداد افرادی که کشته‌اند، آبادی‌هایی را که غارت کرده و سوزانده‌اند و حیواناتی که بعلت مشکلی حمل آنها نابود نموده‌اند صحبت کنند. تاخت‌وتازهای غیرقانونی که بموجب فرمان رؤسا و تصمیم دسته‌جمعی همراه با غارت مردم باشد در اینجا (چپو) نامیده می‌شود. این حملات تقریبا همیشه زیر نظر مستقیم و به فرمان روسای طوایف انجام می‌گیرد و برای ایشان و طایفه مهاجم منبع مهم درآمد و عایدی محسوب می‌گردد. (سفرنامه پاتینجر؛ پاتینجر، ۱۳۴۸: ۶۰)

هدف و مقصود من حین عزیمت از نوشکی رسیدن به شهر جالک (جالق) بود که در مسافت ۱۴ میلی شمال قرار دارد ولی حالا فهمیدم مراد که یکی از دختران سردار را به زوجیت خود در آورده مرا وادار و ترغیب کرده است باین مکان بیایم. وقتی به نیم میلی این ده رسیدیم بمن پیشنهاد کرد که در زیر سایه درختان نخل بایستم تا او سواره بدهکده برود و رئیس یا سردار را از آمدن ما مطلع سازد. به این کار اعتراض کردم چون ممکن بود برایم نتایج نامناسب ببار آورد ولی مراد اطمینان داد که درباره همه غریبه‌ها این رسم معمول است و خود من همیشه این روش را در این قسمت از سرزمین بلوچستان بکار برده‌ام. پس از چند دقیقه مراد مراجعت کرد و گفت میرخداداد (نام سردار) مایل است که فوراً نام پیرزاده بخود گذاشته و هیات و قیافه آنها را بخود بگیرم. در غیر این صورت حتی در منزل خودش نمی‌تواند سلامت مرا تضمین نماید. مراد چنین ادامه داد: باید بدانی که دیگر در قلمروی خان نیستی و نباید حساب کنی که همان نظم و انضباط و امنیتی که در آنجا وجود داشت، در اینجا هم وجود داشته باشد. ما در مکران هستیم یعنی جایی که هرنفر از افرادش ارثا و نسلا غارتگر می‌باشد و هیچ ابا و امتناعی ندارند از اینکه دارائی برادر و همسایه خود را نیز غارت کنند. وضع تو بدترین وضع ممکن است و بهیچوجه نمیتوان به اهالی این محل قبولاند که خدمتگزار یک نفر بازرگان مال و دارائی همراه ندارد و یا به وسیله او نمی‌توان دارائی بدست آورد. حدس در باره این‌که مراد از این اظهارات خود قصد بدی دارد مورد نداشت. اگرچه جلوی شرح و تفصیل ویرا تا اندازه‌ای گرفتم ولی با توجه به اظهارات آن سردار پیر در نوشکی قسمتی از حرفهای مراد را باور کردم. موقعیت جهت مذاکره و مباحثه مناسب نبود، پس دستورات میرخداداد را اجرا کرده و فی الفور وضع و قیافه روحانی، بخود گرفته و نام جدید پیرزاده را انتخاب کردم. پس از ورود بدهکده در مسجد پیاده شدم و مراد رسماً مرا بپدرزن خود و سه نفر ملا یا روحانی، بعنوان پیرزاده‌ای از کلات که قصد زیارت خانه خدا را دارد معرفی کرد. (سفرنامه پاتینجر؛ پاتینجر، ۱۳۴۸: ۱۵۵)

۱۸۱۰ کینر، معاون سیاسی هیئت انگلیسی سر جان ملکم

در حال حاضر این سرزمین حاصل خیز (رامهرمز) به پنج تن از خوانین و سرکردگان محلی تعلق دارد که همه باهم دشمنی و خصومت می‌ورزند یکی از این سرکردگان شیخ عربی است که در منتهی الیه غرب دره سکونت دارد و چهار تن دیگر که باهم برادرند ایرانی هستند و هرکدام در یک دره حاصل خیز صاحب قلعه‌ای هستند و به‌طور دائم احشام و غلات یکدیگر را غارت می‌نمایند این مسئله بیشتر خوانندگان را قادر می‌سازد تا به‌طرز ضعف فکری و سیستم نفرت‌انگیز و نظام وحشیانه این مردم پی‌ببرند تا بدانند چرا سرزمینی به این زیبایی و حاصل‌خیزی به‌چنین حال و روزی گرفتار شده است. (ده سفرنامه؛ کینر، ۱۳۶۹: ۳۲۸)

طوایف فارسی زبان کمتر از مناطق کوهستانی وارد صحرا می‌شوند، چرا که آنان طوایفی متمدن و یاغی هستند و اغلب به دزدی و راهزنی اشتغال دارند و ترجیح می‌دهند که در ارتفاعات و مناطق صعب‌العبور زندگی نمایند تا بتوانند غنایمی را که از طریق غارت بدست می‌آورند بدان جا ببرند و از تعقیب و مجازات در امان بمانند. (ده سفرنامه؛ کینر، ۱۳۶۹: ۳۳۰)

### ۱۸۱۰-۱۸۱۶ جیمز موریه، سفیر انگلیس

ضابطان شاهراهها در اختیار راهداران هستند و چون کالایی را دزد بزند، از همین ضابطان برای پس گرفتن آن استفاده می‌شود. اما هرگاه محک تجربه به میان می‌آید بی‌کفایتی ایشان آشکار و سیه‌روزی می‌شوند. هیچکس جز اهل قدرت امید بازپس گرفتن دارایی‌ها دزدزده خود را ندارد. نسقچیان بر حفظ امنیت راهها سلطه‌چندانی ندارند. پایگاه‌های آنان در فاصله‌های بسیار دور از یکدیگر است، چنانکه نمی‌توانند با هم ارتباط تند داشته باشند. اما بنا به معمول با وضع کشور نیک آشنا و شاید خود همدست راهزنان هستند و بنا بر این اگر بخواهند می‌تواند کمینگاههای دزدان را پیدا کنند. گستاخی ضابطان نسبت به رهگذران و جهانگردان بی‌مانند است. و هیچ کس به تنهایی یا همراه کاروانی هرگز در کشور به سفر نپرداخته که از دست این ضابطان بدنهاد خشمگین نشده و به جان نیامده باشد. گردآوری عوارض، مقاطعه و اجاره داده می‌شود، در نتیجه اخاذی معمول است و چون بیشتر راهداران حقوق و درآمدی جز آنچه از عوارض قانونی از مسافران می‌گیرند ندارند، گستاخی ایشان دلیلی موجه دارد. و همین نداشتن جیره

و حقوق معین از یک سو، علت بسیار نیرومند گستاخ بودن و از سوی دیگر دلیل منفور بودن آنان است. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۱۰۵)

مهماندار ما از دلونظر تا این جا، پیوسته به ما هشدار می‌داد و ما را در نگرانی نگه می‌داشت. و می‌گفت: «خبر موثق دارم که دسته ای از راهزنان ایل بختیاری تدارک کافی دیده اند تا در راه به ما بتازند و بار و بنه مان را یه تاراج برند.» در آباده با مردی سخت کوش به نام محمد بیک که از سوی حاکم اصفهان با گروهی «تفنگچی» برای نگهبانی ما در این راه فرستاده شده بود برخورد کردیم. اما احتیاط‌هایی که علیه حمله مورد انتظار انجام می‌شد هیچ نوع احساس امنیتی در ما پدید نمی‌آورد، بلکه برعکس اگر گروهی از دزدان تردست برای حمله به ما آماده می‌بودند بی گمان کامیاب می‌شدند. زیرا هنگام حرکت در شب اغتشاش و هیاهویی که برای آماده ساختن نیروها در گروه انبوه ما حکمفرما بود در وصف نمی‌گنجید. غرض اصلی این بود که همه ما به گونه یک تن تنها با هم حرکت کنیم. این هدف به خودی خود خوب، چندان موذیانانه ترتیب داده شده بود که وقتی همگی به گونه توده ای از انسانها در می‌آمدیم، نظم و تمایز میان کسان از میان می‌رفت؛ در یک دم هر کس متکلم وحده به نظر می‌رسید و در یک دم صداها صدای گونه گون از نزدیک به صد زبان گونه گون به آسمان بر می‌خاست و با شبهه اسبان و عرعرالغان و صدای زنگ قاطران و شتران در هم می‌آمیخت و هیاهو و اغتشاش را به اوج می‌رساند. خوشبختانه راهزنان بختیاری پدیدار نشدند و تنها چیزی که از نگهبانان و پاسداران ایرانی خود دیدیم، لاف پردلی و بی باکی بود که می‌گفتند اگر بختیاربان حمله کنند چنین و چنان خواهیم کرد. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۱۵۸)

شاهزاده (عباس میرزا) در دنبال سخن خود گفت: «هنوز از پیدا شدن مردی به نام بیگ‌جان در میان ازبکان و بلند آوازه شدن او دیر زمانی نگذشته بود که ازبکان را چنان فریفت که پنداشتند بیگ‌جان از مردان خداست و آنان را واداشت تا دژهایی بگیرند و از فراوانی دشمنان نهراسند. به ایشان وعده داد که در پاداش این جهاد به بهشت خواهند رفت. ازبکان با شادی هر جا که او فرمان می‌داد می‌رفتند و همگی کشته می‌شدند. روزی بیگ‌جان در باره خوبی‌های بهشت سرگرم سخن بود، ازبکی

از او پرسید: «در بهشت چایو (یعنی تاراج) هم هست؟» بیگ جان گفت «نه!». از یک گفت: «آه! پس بهشت به درد من نمی‌خورد!» (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۲۸۰)

هنگامیکه قصد سفر ما به استرآباد آفتابی شد، صدراعظم، میرزا شفیع، سخت مخالفت نموده گفت راه خطرناک و ناامن است. ترکمانان در جنگلها برای تاراج رهگذاران کمین می‌کنند و پس از تاراج ایشان را به اسارت می‌برند. وی می‌گفت: «اگر «ایلچی» را بدزدند پولی که برای آزادی اش خواهند خواست از پنجهزار تومان کمتر نخواهد بود و آنگاه من ناچار به پرداخت آن خواهم بود. اما هنگام باریابی به پیشگاه شاه، دوباره اجازه سفر در خواست شد و اشتیاق ما برای دیدن زادبوم قاجاریان (خاندان شاه) سخت یادآوری شد. زیرا گفتیم با اینکه راهی دراز به زادبوم ایل قاجار نداریم زشت است که آنجا را نبینیم. شاه با شادمانی همراهی نمود اما هشدار داد که از این فرصت بهره جسته و هر چه زودتر برویم، زیرا می‌خواهد سه روز دیگر اردوی خود را ببرد و پس از آن دیگر مسافرت در این ناحیه کشور امن نخواهد بود. سپس به مصطفی خان یکی از سرکردگان استرآباد فرمان داد با ده تفنگچی سوار ما را همراهی کرده صبح روز دوم ما را به اردوگاه باز گرداند. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۴۱۰)

### ۱۸۱۲-۱۸۱۳ سرهنگ دروویل، نظامی فرانسوی

به نظر می‌آید اهالی کرمانشاه تنها استثنا بر این اصل باشند زیرا صفاتی که به این مردم نسبت داده شده، نه تنها از آن به دورند بلکه خود آنها هم آن صفات را مورد نکوهش قرار می‌دهند. گذشته از میهمان‌نوازی که آن هم بیشتر از روی عادت است، می‌توان آنها را با موجوداتی بی‌تمدن برابر دانست. آنها نسبت به تمام احساسات بشری و آنچه به انسانیت وابستگی دارد بیگانه‌اند و از انسان فقط صورت ظاهر آن را دارند. (سفر در ایران؛ دروویل، ۱۳۶۵: ۴۱)

### ۱۸۲۰ مونتیت، ژنرال دولت انگلیسی هند

در سال ۱۲۲۵ ه.ق/ ۱۸۱۰م جناب کفیل مک دونالد (پس از سرجان مک دونالد کینر) و خودم (ویلیام مونتیت) در طول سواحل خلیج فارس به سوی بصره پیش



رفتیم. در نخستین گام در آبادی رود حله منزل کردیم، ناحیتی خرد که ده یا دوازده خانوار روستایی در آن سکنی داشتند. آب رودخانه این منطقه تحت تاثیر جزر و مد، تقریباً به اندازه شوری دریاهاست اما چاه‌های آب فراوان و باغ‌های زیادی در آن نواحی یافت می‌شوند. طی سفر در نیمه راه در دشت شنی با یک رشته تپه‌های کوتاه در جایی که به بندر ریگ منتهی شد، توقف کردیم. در این وادی قلعه راهزن مشهور، میرمهنا واقع است که در خلیج فارس، ترس و وحشت را حاکم نمود و با پافشاری خود، قدرت کریمخان را در آن نواحی به مخاطره افکند و آنگاه که این منطقه به تصرف درآمد، وی در خارک مستقر شد زیرا که او از بندر ریگ به وسیله کشتی‌های انگلیسی، بیرون رانده شد. (پژوهشنامه خلیج فارس، جلد ششم؛ مونتیت، ۱۳۹۱: ۲۸۱)

بعد از ۱۲ مایل (تقریباً ۱۹ کیلومتر) راهپیمایی به خرابه‌های شوش رسیدیم. من شک دارم که این نواحی وسیعتر و ممتازتر از شهر بابل نباشد، خیابانها و مناطق مختلف شهر را به گونه‌ای مشخص می‌توان قدم کرد. تنها ساکنان، خاندان سید بودند که در یک ساختمان به نام آرامگاه دانیال اقامت داشتند. ما نه فقط و نه وسیله‌ای برای بررسی داشتیم و علاوه بر اینها به خاطر ترس از غارت توسط اعراب، پیوسته در حالتی از اضطراب به سر می‌بردیم زیرا دائماً گروه ما را که دارای ۵۰ اسب خوب بود زیر نظر داشتند. اگرچه دزدان برای حمله به ما خطر نمی‌کردند، گفته می‌شد که تعداد آنان در این خرابه‌ها به ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن می‌رسید. به علاوه دزد انسان نیز بودند. بیرون از دیواره‌های آرامگاه به خاطر وجود شیرهایی که در نواحی باتلاقی این منطقه یافت می‌شوند، هیچ حیوانی به تنهایی نمی‌توانست در امان باشد. یکی از این حیوانات با گلوله ما زخمی شد اما به دست نیامد و در میان نیزارها ناپدید گشت. گروه بزرگی چون گروه ما نمی‌توانست وسایل زیستی در این مکان بیابد مگر اینکه ترتیبات و تدابیری را از پیش اندیشیده باشد. بنابراین پس از گذراندن سومین روز، ما به دزفول بازگشتیم و در راه افراد قوی هیکل سواره‌ای را دیدیم که گروه ما را تعقیب می‌کردند. همان‌هایی بودند که در خرابه‌ها آنان را دیده بودیم. ما بعدها شنیدیم که همراهان ما بر سارقان چیره شده‌اند و حدود ۲۰ تن را

کشته و خسارت سنگینی بر قبیله عرب وارد آورده‌اند. (پژوهشنامه خلیج فارس، جلد ششم؛ مونتیث، ۱۳۹۱: ۲۸۵)

در همان هنگامی که ما این ناهمواری‌ها را پشت سر می‌گذاشتیم ناگهان مورد حمله دسته‌ای از طایفه قراگوزلو قرار گرفتیم. در ابتدا با شنیدن صدای گلوله ما آنان گریختند و رهبرشان به دام ما گرفتار شد و او را با خود به شوشتر بردیم اما حاکم شهر از تنبیه وی بیم داشت. به هر حال مسائل با پیشنهادی از سوی سرکرده دزدان برای هدایت و راهنمایی ما از میان بیابان به رامهرمز با هم جور درآمد، او به شرط دریافت فرمان آزادی و پولی به مقدار ۱۰۰ روپیه برای خود و یارانش انجام این امر را پذیرفت. در آن هنگام یاران وی جرات نمی‌کردند وارد شهر شوند. بنابراین روز بعد ما به محلی که وی برای میعادگاه تعیین کرده بود، رفتیم. در آن حدود سی تن را دیدیم که اکثراً شرور به نظر می‌رسیدند و بلافاصله به راه افتادیم. سرکرده دزدان پسر خود را به عنوان گروگان بر جای گذاشت. ما در کنار گودال آب کم عمقی که از باران شدید اخیر پر شده بود، توقف کردیم. همواره این نگرانی درباره رهبر دزدان وجود داشت که آیا وی قادر است میل راهزنی خود را مهار کند تا اینکه یک گروه سرباز از شوشتر رسیدند و به دزدان هشدار دادند که اگر آنان به هر خشونت‌ی دست یازند و یا اینکه ما را در راه تنها بگذارند، خانواده‌هایشان دستگیر و در فشار قرار خواهند گرفت، این نیرو همچنین به اطلاع آنان رساندند که رهبر دیگرشان در امان است. ما از کوهستان صعود کردیم و در حدود ۵۰ مایل بعد توقف کردیم. در اینجا چشمه‌ای وجود داشت که مملو از نفتا بود و به صورت توده‌های سفید رنگ روی سطح آب دیده می‌شد ما از آن آب نخوردیم و آب کافی برای اسبانمان در گودالی در آن حوالی یافتیم. جایی که علف نیز به وفور یافت می‌شد. پس از ۲۲ ساعت، حرکت در حالت سوار به روستایی به نام «دوروده» رسیدیم که در کنار جریان سریع رودخانه قرار داشت و آب اندکی از آن به رودخانه جراحی می‌ریخت. روستاییان گفتند که مایلند اگر ممکن باشد ما را یاری دهند، که مسلماً توان چنین اقدامی در برابر محافظان (دزدانی که وظیفه همراهی گروه را از شوشتر تا رامهرمز پذیرفته بودند)، نداشتند، اگرچه (گروه دزدان) با دوستان ما (نیروی نظامی گسیل‌شده از شوشتر) نزدیک بودند (فاصله چندانی نداشتند) و اگر دزدان

تصمیم حمله به ما را می‌گرفتند، روستاییان توان دفاع از ما را نداشتند. (پژوهشنامه خلیج فارس، جلد ششم؛ مونتیث، ۱۳۹۱: ۲۸۶-۲۸۷)

کریمخان از طایفه زند یکی از شانزده شاخه نژاد لر بود که با بختیاری‌ها گستره وسیعی از کردستان تا کرمان را در اختیار دارند. این قبایل بخش قابل توجهی از جمعیت را در غرب ایران شکل می‌دهند. آنان هیچ مالیاتی نمی‌پردازند اما سالیانه تعداد معینی نیرو فراهم می‌کنند. دولت ایران هرگز قادر به مطیع ساختن آنان نبوده است و تهاجمات نامنظم آنها در نواحی قلمروشان تنها تحت تاثیر نیروی جمعیتی است که آنان را بیشتر مستعد شورش می‌کند. آنان در راهزنی توانا هستند و تهدیدستانی‌اند که با بیچارگی گذران امور می‌کنند. (پژوهشنامه خلیج فارس، جلد ششم؛ مونتیث، ۱۳۹۱: ۲۹۲)

## ۱۸۲۲-۱۸۵۱ ژنرال سمینو، آجودان فرانسوی عباس میرزا و فرمانده جنگ هرات

مابقی ارتش ساعت یازده شب (به هرمیان در هفت فرسنگی شاهرود) رسیدند. علی رغم دستور جدی که در طی روز به ارتش ابلاغ شده بود، دهکده هرمیان را کاملاً غارت و به زنان و دختران تجاوز کردند. روز بعد مصر بودم که مسبب این جنایت را به اشد مجازات برسانم، ولی شناسایی آنها بسیار مشکل بود، زیرا دستگاه منظم اطلاعاتی ندارند و فراش‌ها افراد بی سر و پای هستند که از خود سربازها بدترند. ولی با این وجود، پنج شش نفر که از مابقی ساده تر و شاید کمتر مقصر بودند، توسط دهقانان شناسایی شدند. من اصرار کردم که آنها را دار بزنیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد تا در هنگام ورود به خراسان بتوانیم مردم را به خودمان نزدیک کرده، نظم را در میان همه برقرار کنیم. هر چند که سردار با من هم عقیده بود، ولی هم او و هم شاهزاده از ترس اینکه مبادا سربازان شورش کنند، جرئت اجرای اعدام را نیافتند و پس از اینکه این افراد را تفتیش کردند، جهت مجازات گوشه‌ایشان را بریدند... گوش‌های بریده سربازان نتوانست درس عبرت دیگران شود و در اینجا نیز همان اتفاق قبل افتاد. (ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار؛ نظام مافی و میرمحمدصادق، ۱۳۷۵: ۱۶۴)

## ۱۸۲۸-۱۸۵۵ چارلز و ادوارد برجیس، تبعه‌های انگلیسی در ایران

ساکنان این دو روستا (در تبریز) شاید بی قانون ترین و دردسرسازترین مردم ایران هستند... غالب آنها مسلح، بسیاری راهزن و جمع عظیمی از آنها شرابخوار هستند. (نامه‌هایی از ایران؛ برجیس و برجیس، ۱۳۸۴: ۷۰)

یزد را در نتیجه جنگ اخیر بسیار آسیب دیده‌یافتیم. تولیدات این شهر زیاد است و همه مصنوعات ابریشمی‌آن، به حق، مرغوب ترین و بهترین نوع در ایران است. این شهر همچنین در قالی، شیرینی، شکر و سلاح گرم شهرت بسزایی دارد و نیز کانون تجارت بسیار قابل توجهی در شال، پارچه‌های گلدار و سنگ‌های قیمتی است که عمدتاً از کشمیر و هند به ایران وارد می‌شود. حجم صادرات و واردات این شهر بسیار زیاد بوده و بازرگانان بسیار معتبر زیادی در آنجا ساکن بودند. تقریباً همه بازرگانان این شهر گریختند و بسیاری از اموال آن‌ها به غارت رفت و در سه سال گذشته هیچ احساس امنیتی وجود ندارد، اما از زمانی که عباس میرزا زمام کشور را به دست گرفت، آرامش و اطمینان به سرعت به این شهر بازگشت، بازارها گشوده شد و بازرگانان به تدریج به شهر بازگشتند. البته برگرداندن شهر به حالت پیشین خود، به گذشت زمان نیاز دارد. مردم شهر، عموماً مردمی آگاه و خوگرفته به تجارت هستند: آن‌ها اشتیاق فراوانی برای تصاحب جدیدترین فرآورده‌های فنی مکانیکی از خود نشان می‌دادند؛ ساعت، تفنگ‌های دولول، طپانچه و غیره بسیار مورد تقاضای مردم یزد بوده. از جمله چیزهای جالب، فشفسه [؟] بود که باعث ازدحام جمعیت در اطراف محل اقامت من شد و مردم با اشتیاق منتظر بودند که من آن را آتش کنم. (فصلنامه تاریخ معاصر ایران؛ آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۱۸۸)

## ۱۸۲۹-۱۸۴۱ خودزکو، زبان شناس لهستانی و کنسول روسیه در ایران

ترکمانان گرگان و اتک، با قایق‌های جنگی خود هرگز به آن سوی کرانه‌های استراباد شبیخون نمی‌زدند و قزاق‌های دن و اورال غالباً قادر نبوده‌اند ناامنی را به سرزمین‌هایی این چنین دوردست هدیه کنند، با این همه، شهر رشت دوبار به دست قزاق‌ها در گردباد غارت فرو رفت که یکی به سال ۱۶۳۶ و دیگری به سال ۱۶۶۸ بود. (سرزمین گیلان؛ خودزکو، ۱۳۵۰: ۳۱)

## ۱۸۳۱-۱۸۳۳ ستوان بارنز، مامور عالی کمپانی هند شرقی

در نیمه راه (بین ترکستان و ایران)، به هفت ایرانی نگون بخت که به دست عده ای اسیر شده بودند برخوردیم. آنها را به بخارا می بردند تا در آنجا بفروشند. پنج نفرشان را با زنجیر به یکدیگر بسته بودند. موقعی که این افراد بیچاره از کنار کاروان ما می گذشت، فریادی از ترحم برخاست و این آوای همدردی خود آن موجودات بینوا را نیز متأثر ساخت. ... از قرار معلوم آنها را در چند هفته قبل، از حوالی شهر قائن نزدیک مشهد ربوده بودند. اینها وقتی برای کار در مزارع آبادی را ترک کرده بودند، گرفتار شده... آنها مقدار بسیار کمی آب و غذا به اسرا می دادند تا نیروی آنها تحلیل رفته از فرارشان جلوگیری کنند... در بین افراد کاروان هشت تا ده نفر ایرانی بودند که سالهای زیادی را به صورت اسیر و برده نزد صحرانیشیان به سر برده بودند، این افراد بعد از بازخرید آزادیشان اکنون به صورت مخفیانه در حال بازگشت به وطنشان بودند... یکی از این افراد سرگذشتی داشت که آن هم در نوع خود رقت آور بود. او به اتفاق افراد خانواده اش و در حقیقت با تمام ساکنان روستایش در نزدیک ترشیز (کاشمر امروزی) ربوده شده و به دست یکی از بزرگان خراسان به ترکمانان تحویل شده بودند و بدین قرار بیش از یکصد نفر را به بخارا بردند... در اینجا مرد بیچاره ناظر بود که همسرش را به یک نفر، دختر و پسرش را به افراد دیگری، و خودش را به شخص ثالثی فروختند... این تیره بخت در بخارا (بعد از آزادی)... به امید نجات سایر افراد خانواده اش تلاش کرده بود ولی موفق نشده بود. (سفرنامه بارنز؛ بارنز، ۱۳۶۶: ۱۸)

نورنیاز (یک ترکمان) روش معمول نفوذ به خاک ایران را چنین شرح می داد که: ما به آهستگی و مرحله به مرحله به خاک ایران نزدیک می شویم و بعد از رسیدن به مناطق مرزی، چندین روز در اطراف یک قلعه پرسه زده مترصد فرصتی می شویم که آن را تسخیر کنیم. اگر وضعیت غیرمترقبه ای پیش نیاید، هنگام صبح موقعی که چوپانها و کشاورزان مشغول کار می شوند، به مزارع هجوم برده و هر کس گیرمان بیاید، می رباییم. در مواردی که به شدت مورد تعقیب ایرانیها قرار بگیریم، اسبهای یدک را که هر کدام معمولاً به دو نفر سوار تعلق دارد رها می کنیم و اسیران باارزشتتر را با خود می آوریم. (سفرنامه بارنز؛ بارنز، ۱۳۶۶: ۳۵)

### ۱۸۳۲-۱۸۳۸ کنت سیمونیچ، وزیر مختار روسیه

نایب السطنه بدون توجه به اینکه فرستاده باید در امان باشد، به بهانه اینکه همه خرابکاری‌هایی که طوایف وابسته به هرات در خراسان به وجود آورده اند، زیر سر این شخص بوده دستور داد او را دستگیر و زندانی نمایند. مخصوصاً وی را متهم کردند که نه تنها اجازه داده اسیران ایرانی را در بازار هرات بفروشند، بلکه خود، آنان را در معرض فروش گذاشته است. (خاطرات وزیر مختار؛ سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۴۰)

### ۱۸۳۳-۱۸۳۴ سر جان کمبل، رییس نمایندگی انگلیس در ایران

امروز نامه‌هایی از خراسان واصل شد حاکی از اوضاع مطلوب بعضی از نواحی آن ایالت. گروه‌هایی از قبایل هزاره و ترکمن به غارت‌هایی دست زده اند و تا چند مایلی مشهد رخنه کرده اند و عده ای را به اسارت گرفته و گله و احشام و اموال مردم را با خود برده اند. (دو سال آخر، جلد اول؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۲۳۴)

همه روزه اخباری حاکی از موارد تازه از غارت و چپاول و اغتشاش در کشور واصل می‌گردد که در نتیجه شایعات مرگ شاه روی می‌دهد. واقعه مرگ شاه زمینه آماده ای را برای ناراضیان کوهستان‌ها فراهم می‌سازد تا با اغتمام فرصت و نبودن مانع و رادعی در مقابل خویش، طبق عادت معمول خود به غارتگری بپردازند. چندین روز است که دروازه‌های شهرهای قم و کاشان توسط حکام مربوطه آنها بسته شده و ارتباط آنها با دهات اطراف قطع گردیده است. بختیاری‌ها به صورت گروه‌های پراکنده وارد دشت می‌شوند و آزادانه و با بی رحمی به غارت و چپاول می‌پردازند و با گستاخی به مردم غارت زده اعلام می‌دارند که جسد شاه در تابوت پوسید و وزیران او در در پایتخت همه روز با اظهار بندگی و کرنش و تعظیم می‌خواهند مردم را فریب بدهند و مرگ او را پنهان کنند تا عباس میرزا به پایتخت وارد شود. (دو سال آخر، جلد اول؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۳۰۸)

خبر رسیده حاکی از غارت یک کاروان بسیار بزرگ با بارهایی از محصولات گرانبهای هند در راه اصفهان می‌باشد. همچنین همراه این کاروان مبلغی در حدود ۲۵۰۰۰ تومان که قسمتی از مالیات آن ایالت بوده نیز حمل می‌شده است که به

غارت رفته است. رهبر این دسته غارتگر یکی از روسای ایل بختیاری می‌باشد... اعلام نموده که پادشاه مرده است و دیگر سحکومتی وجود ندارد و هر کس حق دارد هر چه را می‌تواند بدست آورد مالک شود. (دو سال آخر، جلد اول؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۳۱۱)

خبر می‌رسد مسافرت در همه نقاط این کشور ناامن است، زیرا راه‌ها پر از راهزنان و سارقین می‌باشد. (دو سال آخر، جلد اول؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۳۱۹)

راه‌های تبریز و اصفهان پر از راهزنانی است که می‌دانند عباس میرزا مرده و چون پادشاه بیمار و بی‌علاقه به حکومت است، فکر می‌کنند کس دیگری نیست از آنها بازخواست کند. (دو سال آخر، جلد اول؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۳۳۳)

اخبار واصله حاکیست که دو کاروان بزرگ که به طرف مشهد می‌رفته اند توسط ترکمن‌ها غارت و چپاول شده اند. (دو سال آخر، جلد دوم؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۶۵۹)

### ۱۸۳۵ بانوی فرنگی معلم دربار محمدشاه

شی صاحب (افسر انگلیسی) گفت: خانم شما مگر دیوانه اید. در آنجا (فیروز آباد فارس) لر و جانور آدم می‌کشند و پاره پاره می‌کنند. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۴۹۴)

آن ده (شاه سلمان) سابق خوب آباد بوده ولی خان لر ممسنی که به دزدی و راهزنی مشهور بود چندین دفعه آن را غارت و رعایا را آواره نموده، حال خراب و مردم قلیلش فقیرند. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۴۹۶)

کازران شهر بزرگی است و قدیم در آنجا دولت فراوان بود. در بیابان واقع است در دو طرف کوه‌های بدرنگ است و خرابی بسیار دارد. گویند این خرابی‌ها را ولی خان لر ممسنی کرده و در هر ماهی دو سه دفعه زلزله می‌آید بیشتر خرابی از آن است، مردمش فقیر و بی‌چیز از هر کوچه عبور می‌کردم، فقرا و مستحقین را می‌دیدم دلم می‌سوخت. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۵۶۶)

چاروادار گفت زود برگردید برویم که در اینجا (قلعه شاپور) آدم را برای پیازی سر می‌برند. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۵۶۹)

در جانی آباد ... به تنگی رسیدیم که جنگل بود و رودخانه در تنگ بود. راه را گم کردیم. ... احمد گفت کسی نیست که راه را به ما بنماید. مکاری گفت خدا نکند آدمیزاد در اینجا ببینیم. بجز دزد آدمی در اینجا پیدا نمی‌شود. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۵۷۰)

به تنگ فاروق رسیدیم. مکاری در آن تنگ واهمه بسیاری می‌کرد. می‌گفت در این مکان ده نفر صد نفر را می‌زند. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۶۶۲)

از خوف بختیاری چندی عزیمت اصفهان را به تعویق انداخته مانند خرگوشی شده و یک ماه در خانه حاجی عباس ماندم. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۶۶۵)

در تمام این صفحه مملکت، اهالی کلیتا از بلوچ نهایت وحشت را دارند و در حقیقت خیلی ناشایسته است که جماعت مزبور تا این امکان در داخل ایران تاخت و تاز نمایند. (ماموریت سری با لباس میدل؛ استوارت، ۱۳۸۵: ۲۸)

رسم تراکم این است که غالباً آنهاپی را که نمی‌توانند به اسیری ببرند، به قتل می‌رسانند و اگر به واسطه تعاقب کردن تعجیل در فرار داشته باشند دست یا پاهای اسرا را و بعضی اوقات هم پا و هم دست آنها را بریده و آنها را گذارده و می‌روند. (ماموریت سری با لباس میدل؛ استوارت، ۱۳۸۵: ۶۸)

### ۱۸۳۹-۱۸۴۰ کنت دوسرسی، سفیر فوق العاده فرانسه

اهالی زنجان جنگ طلب و شرورند، و به همین سبب مردم نواحی اطراف این شهر در ناراحتی و ترس به سر می‌برند. ما خودمان هم در این مورد تجربه ای داشتیم، زیرا یکی از نوکرهایمان مورد حمله دو راهزن که چاقوهای بلندی داشتند، قرار گرفت و چیزی نمانده بود که جان خود را از دست بدهد... عده ای دیگر از همراهان ما هم مورد دشنام اهالی قرار گرفتند و این هنگامی بود که ما از میان بازارهای شهر عبور می‌کردیم... در واقع در نتیجه رقابت بین این دو مقام (حاکم نظامی و حاکم شهر زنجان)، هیچ جنایتی مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد و طبقه پایین جمعیت شهر جسارت پیدا کرده است. (ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م؛ دوسرسی، ۱۳۵۵: ۱۲۹)



دور بودن شاه از این پایتخت قدیمی (اصفهان)، آخرین ضربه را بر آن وارد آورده است و اخلاق و رفتار جنجالی مردمش، مانع این شده که مجدداً به صورت مرکز امپراطوری برگزیده شود. به همین سبب در همان زمانی که من در ایران اقامت داشتم، پادشاه در آنجا بیشتر به عنوان یک فاتح مستقر شده بود تا یک شاه قانونی، سربازانش از اعتدال بیرون می‌شدند و مردم صلح خواه با از بین رفتن لوطی‌ها چیزی به دست نیاورده بودند. اصفهان در واقع از چند سال پیش در وضعیت عجیبی قرار گرفته بود. پادشاه در این ناحیه فقط اسماً حکومت می‌کرد. دیگر کسی مالیاتی نمی‌داد و یک دسته اشخاص بدکار که تشکیلات منظمی نیز داشتند، روز روشن به غارت مردم و قتل و کشتارشان می‌پرداختند و هر کس کوچکترین ثروتی در اختیار داشت مورد تجاوز آنها قرار می‌گرفت. رئیس روحانی، امام جمعه، که قدرتش از قدرت شاه کمتر نبود، رسماً با حاکم شهر مخالفت داشت و می‌گفتند با این بدکاران همدست است. وی در میان مردم محبوبیت زیاد کسب کرده بود و موفق شده بود وضعی را به وجود آورد که به وی قدرتی داده شود که حق او نبود. نتیجه تمام این امور این شده بود که اصفهان دیگر قدرت پادشاه را نمی‌شناخت. زندگی و اموال مردم در اختیار عده ای از سربازان جانی قرار گرفته بود و به طور خلاصه می‌توان گفت که بسیار ضروری بود تا به این وضع خاتمه داده شود. (ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م؛ دو سرسی، ۱۳۹۰: ۱۹۵)

این دهکده (کردند) در دامنه کوهستان سختی قرار گرفته است و شهرتش زیاد خوب نیست. ما عده ای از اهالی را دیدیم که ما را برانداز می‌کنند و بدون شک اگر از سلاح‌های ما و از تعداد نفراتمان نترسیده بودند، به ما حمله می‌کردند. برای اینکه از جسارت و بی‌شرمی این مردم سخنی گفته باشم، متذکر می‌شوم که مترجم من و مستخدمش از کاروان ما جلوتر می‌رفتند و در ابتدای دهکده ایستاده بودند و به دنبال راهی که باید انتخاب کنند می‌گشتند. مرد سواری به آنها نزدیک می‌شود و سر صحبت را راجع به موضوع کاملاً بی‌هوده‌ای باز می‌کند، ولی پس از رد و بدل کردن چند کلام آن مرد به سوی مستخدم حمله می‌کند و کلاه او را از سرش بر می‌دارد. سپس با سرعت خود را در داخل صخره‌ها مخفی می‌کند. چگونه راجع به چنین کشوری باید قضاوت کرد که حتی در کنار دهکده‌هایش، این گونه اعمال

برای این اشیا بی ارزش ممکن است رخ دهد. (ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م؛ دوسرسی، ۱۳۵۵: ۲۳۲)

ولی ایرانیان که میل ندارند امور را پیش بینی کنند، تسهیلاتی برای مسافران در این راه فراهم نکرده اند و آن را به عده ای راهزن واگذار کرده اند که غالباً به کاروان‌ها، خصوصاً وقتی تعداد نفراتشان زیاد نباشد، حمله می‌کنند. (ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م؛ دوسرسی، ۱۳۵۵: ۲۳۴)

### ۱۸۳۹-۱۸۴۱ اوژن فلاندن، نقاش و سیاح فرانسوی

دزدان در تنگه‌های کوه در کمین نشسته منتظر قتل و غارت شما هستند. ما ایلایات را خوب شناخته ایم که نبایستی به آنها اعتماد داشت، بویژه شمالی‌ها که اغلب محل خود را تغییر می‌دهند چه به سهولت، و در وقت مناسب می‌دانند که چطور چپاول و دستبرد زنند. (سفرنامه اوژن فلاندن به ایران؛ فلاندن، ۱۳۲۴: ۲۲۲)

بیگلربیگی کازرون: .. محلی که می‌خواهید بروید دزدان کوه‌های لرستان در آن حکمفرمایی می‌کنند. به شما توصیه می‌کنم دور و بر خود را داشته باشید و هرگز از همراهانتان دوری نجویید. (سفرنامه اوژن فلاندن به ایران؛ فلاندن، ۱۳۲۴: ۲۸۰)

### ۱۸۴۰-۱۸۴۱ بارون دوبد، نایب اول سفارت روس

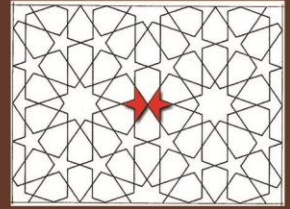
در سال ۱۳۸۷ (۱۸۳۷) زمانی که با چند نفر از همراهانم به کرمانشاه مسافرت می‌کردم، به من گفته شد تا دیروقت بیرون نباشم زیرا لرستانی‌ها پس از فروش ذغال در نهاوند و همدان و بهنگام بازگشت به کوه‌ها، در کمین مسافران می‌نشینند و در لحظه مساعد با گرزهای سنگین به آنها حمله‌ور می‌شوند. (دو سفرنامه درباره لرستان؛ دوبد، ۱۳۶۲: ۱۸۱)

لرها... مانند همسایگان بختیاری به غارتگری عادت کرده اند ولی نه به شدت آنها. همچنین لرها بر خلاف بختیاری‌ها به صورت دسته‌های کوچک به غارت می‌پردازند. (دو سفرنامه در باره لرستان؛ دوبد، ۱۳۶۲: ۱۸۱)

ایران از قدیم در معرض خطر آشوبهای داخلی قرار داشته است، حکام ولایات دوردست هر وقت خود را در موقعیتی بیابند تا بر ضد مقامات رسمی کشور طغیان کنند، به این کار می‌پردازند و آن را جرم سیاسی نمی‌دانند. وقتی ایرانی‌ها از

خودشان صحبت می‌کنند شنیدن جملاتی نظیر «یه وقتی یای بی‌دوم» امری نامتعارف نیست. (سفرنامه لرستان و خوزستان؛ دوبد، ۱۳۸۸: ۲۰۸)

محمدتقی خان (بختیاری) در ایام جوانی عادت داشت تا یاران خود را در اردوکشی‌ها برای غارتگری هدایت کند و در این زمان است که در شجاعت و حسن تدبیر بسیار پر آوازه می‌شود. حکایتی درباره او شنیده ام که هر چند افتخاری نصیب او نمی‌کند، دستم کم شاهدهی است بر ابتکار هوشمندانه اش. روزی همراه تابعانش برای یغماگری می‌رود در مسافتی دور از قلاع کوهستانی ناهنگان به کاروانی از بازرگانان با مال التجاره بسیار مواجه می‌شود که از اصفهان به تهران می‌رود. بختیاری‌ها خیلی زود آنها را دستگیر و کالاها را تصرف می‌کنند؛ اگر دستگیرشدگان را آزاد می‌کردند بیم آن می‌رفت قبل از رسیدن خودشان به کوهستان مورد تعقیب قرار گیرند و اگر آنها را می‌کشتند به همان نسبت در دسر می‌آفریدند، از این رو محمدتقی خان به حيله ای توسل جست: اتفاقاً در میان متاعهای غارتی تعداد بسیار زیادی چادر وجود داشت که زنان ایرانی با پوشیدن آن خود را از فرق سر تا نوک پا می‌پوشیدند. محمدتقی خان تاجرهای را مجبور کرد این رخت تازه را بپوشند و آنان را دست بسته بر گرده اسبهای خودشان نشانند؛ حراستشان را به همراهان سپرد و به اسرا قدغن اکید کرد اگر اسیری با دیدن بیگانه ای جرأت کند و یک کلمه سخن بگوید، گلوله ای در سر او شلیک کنند. کاروان به همین ترتیب چند روز طی طریق کرد و تا آنجا که ماهیت منطقه اجازه می‌داد از حرکت در جاده‌ها و عبور از کنار آبادیها خودداری کردند. روستاییانی که از کنار آنان می‌گذشتند هیچگاه نمی‌توانستند به این حيله ظنین شوند، زیرا تصور می‌کردند کاروانی از زوار، در معیت زنان و خانواده خود به زیارت کربلا و کعبه می‌روند و حتی با دیدن آن همه زن در میان کاروان به رسم ادب از آنان کناره می‌گرفتند، زمانی که بختیاری‌ها به کوهستان رسیدند و خود را فارغ از تعقیب یافتند اسرا را رها کردند تا بگریزند و با خود غنایم، مغرور از توفیق و سرمست از ذکاوت رئیس، نزد خانواده‌هایشان بازگشتند. (سفرنامه لرستان و خوزستان؛ دوبد، ۱۳۸۸: ۲۹۸)



مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی»، حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های اساسی شوارتز، طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه، گنجانده شده است.

کتاب ششم این مجموعه، بخش دوم کتاب پنجم و ادامه روایت ناظران فرهنگ ایرانی از آن دسته خلیقاتی است که بر مبنای ارزش اساسی امنیت، تنظیم شده است. در این کتاب، خلیقاتی نظیر باج‌گیری و یاغی‌گری؛ بی‌توجهی به معماری راه‌ها، بناها و شهرها، کورکردن و معدوم ساختن شاهزادگان؛ حق‌ناشناسی؛ وام‌داری؛ بی‌توجهی به تندرستی و بهداشت فردی و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به دیگران مطرح شده‌اند.

